

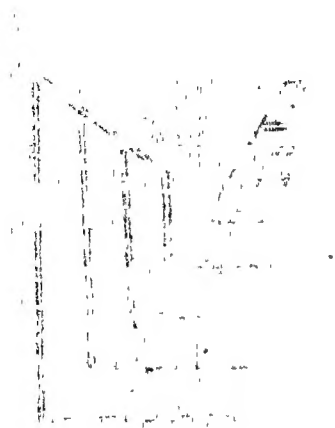
الفتح

الأصل

قال طبع في

الكتاب في

الكتاب



Handwritten text in a cursive script, possibly a title or a heading.

Handwritten text in a cursive script.

Handwritten text in a cursive script.

Handwritten text in a cursive script.

Handwritten text in a cursive script.

Handwritten text in a cursive script.

Handwritten text in a cursive script.

Handwritten text in a cursive script.

Handwritten text in a cursive script.

Handwritten text in a cursive script.

Handwritten text in a cursive script.

Handwritten text in a cursive script.

Handwritten text in a cursive script.

Handwritten text in a cursive script.

از طرف فاطمه رضی الله عنها متصل بجناب رسالت آت است علیه الصلوة والسلام و این سبیل
از خضایع نبوت که دیگری در آن شریک نیست و نمی تواند در آن صاحب تخصیص گفته
من خصایع الله صلی الله علیه و آله وسلم این اولاد بنات یسویان الیه صلی الله
علیه و آله وسلم و اولاد بنات غیره که یسویان الی جد هم من جهة الامر فی
الکفایه و غیرها قال صاحب الکشف تحت آیه المباهلة که دلیل اقوی من هذا
علی فصل اصحاب الکساء و هم علی و فاطمة و الحسنان انتهى گویم که می ندع اثبات آن
و اثبات آنکه و یسایه و یسایه که و انفسنا و انفسکم که یسویان الی نص محل است بر آنکه فاطمه
و حسنین ابنا می رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و اما حدیث صحیح سبعین اوست که حضرت
صلی الله علیه و آله وسلم فرموده ان ابی هذا اسید احدیث مراد این درینجا حسن بن فاطمه است
و مرید است الحسین منی و انما من حسین و لقب سیادت نیز از همین جا گرفته اند و در چند
حدیث دیگر نیز هست باین لقب علی آمد و مثل آنکه طبرانی در کبیر از حسن بن علی روایت کرده که
ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال لانس یا انس ادع علی سید العرب
فقال عاتكة السمت سید العرب قال انا سید ولد ادم و علی سید العرب
فلما جاء ای علی قال یا معشاه انما سرا الا اذ لکم علی من ان تمسکتم به ان یصلی
بعد از این که فاطمه را بجای واکم و بگذاشتی فان جبرئیل یا صری بالذی
قلت لکم عن الله عز وجل و چون امر آتی بواسطه جبرئیل امین بجهت علی کرم الله وجهه و آید
باشد که این عم و من رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم است تا فاطمه حسن و حسین که بجهت جسد شریف
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم چه رسد ع قیاس کن در گلستان من بهار مراد فاطمه و حسنین
ای طالب آمد و که قال علی قال فی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم مرحب
بسیدهای من و ابی که اهل التیقین الحدیث و قال لفاطمة انما سیدتی و منی که سادت
صریقه و مراد فاطمه سیدت و انما اهل الجنة و فرید الحسن و الحسین سیدان شما

اهل الجنة غرض که سیادت این چهار را بر بعض رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ثابت است
چنانکه خلافت هر چهار را بر شاره نص احادیث یا اجماع اهل علم برترتیب واقع تحقیق شده و
این لقب بخشنیده رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در اولاد ایشان جاری گشته و هنوز در عزت
عاصه و خاصه باقی است و سند اکثر حکایات استدلال ائمه هدی در اثبات فرزندی خود و برای
رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از کتاب و سنت و غیره آیند بموضع خود مذکور خواهد شد و چون
این نسبت علی و سیادت جلی بعض نبوی ثابت شد نفع این انتساب و القاب بهم ثابت گردید
برای آنکه الشیء اذا ثبت ثبت بلوازمه و لهذا من بنی علی علیها السلام فرموده نحن اهل البیت
لا یقاس بنا احد من جوهر جام جم اوطنیت کان در گشت به توقع زنگ کوزه گران میدانند
علاوه این معنی در احادیث مستفیضة نفع این انتساب و نسب اهل بیت بصرح و ابرشته
عن الحسن قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم معرفة آل محمد براءة
من الناس وحب آل محمد جواز علی الصراط و الولاية لآل محمد امان من العذاب
اخرجه یحیی العاکری الشافعی البغی فی بهجة الخافل و عن ابن عباس فی قوله تعالی
و لیسوف یعطیک ربک فترضی قال رضا محمدان لا یدخل احد من اهل بیتنا
رواه السدی و اخرج الطبرانی بسند رجاله ثقات انه صلی الله علیه و آله وسلم
قال لفاطمة ان الله غیر معذباک و لا احد من ولدک و فی جواهر العقدين للسید
نور الدین علی السهمی المدنی عن عمران بن حصین قال قال رسول الله صلی الله
علیه و آله وسلم سألت رب ان لا یدخل الناس احد من اهل بیتی فاعطانی ذلک و
فیه عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یا فاطمة تدیرین لم یعمیت
فاطمة ثم قال ان الله قطعها و ذریتها عن الناس و این اخبار و آثار را هر چه مورد خاص لازم
و بظاهر مخصوص بمحضرین اهل بیت از فاطمه و حنین اند اما بقاعده الاعتبار بعضی من اللفظ لا
بمخصوص من السبب شامل جمیع اولاد اهل بیت اند و مکتوب است لفظا احد و ذریه که درین احادیث

اول من شهد وجره بری در صلح گفته و اما حق لهذا ما فی الدار احد فتوا سه من بصلح ان یخاطب
لیستغفر فی الدار احد و التجمع و المونث و التذکر قال تعالی لستن کلحد من النساء قال فما تمکن
من احد عنه حاجزین انتہی یعنی لفظ احد عام است شامل بیمنان از مرد و زن و واحد و
جماعت و نیز جری گفته ذریعة الرجل و الذکر و التجمع الذراری و الذریات انتہی و این
نیز بیوم خود شامل جمیع و ابرست جردانی و چنانچه بریاد است کریمه و الی بیت (صَوَّرَ وَ اتَّبَعَهُمْ
کَمِیْنًا یُتَمِّمُ بَایْعَتَانِ الْحَقِّ اِیْھُذْ یَتَمِّمُ وَ مَا اَلَدَّ اَھُمْ مِنْ تَحْمِیْلِھُمْ شَیْءٌ وَ چنان دل
این کریمه در حق آحاد مؤمنین است از آحاد اہل بیت مؤمنین چه تران گفته که حق است اند
بر رسول صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و ہم در جابر العقیدین مرفوعا آورده ما بال اقل مرید عمن ان
قوا بقی لا ینفع ان کل سبب و نسب منقطع لی مر القیامة الانسبی و سببی وان حی
موصولة فی الدنیا و الاخرة انتہی و فیہ لفق متعدد ذل ان الانساب منقطعة
غیر نسبه صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و سببه و صحبه و آنکہ در کتاب عزیز آمده فلا انساب
بینکم بنو مبین مخصوص خواہ بود باین حدیث و اشمال ان تیر فلام علی آزار و گفته و ذل علم
عائد کفی ہذا الاحبا ر عظم نفع الانساب الیہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و لا ینافیہ
ما فی اخری من شہه صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم لاهل بیتہ علی خشية اللہ و اتقائہ و
طاعتہ و ان القرب الیہ لی مر القیامة انما هو بالتقوی الی غیر ذلک لا ینہ صلی اللہ
علیہ و آلہ وسلم خاطر ہم بدان رعایة لمقام الخلیف و الحق علی العمل علی ان یكونوا
اولی الناس خطا ف تقوی اللہ و خشیتہ ثم اولی بحق رحمہ و فیہ اشارۃ الی دخا
لوع طمأنینۃ علیہم حاصل آنکہ این نسب علی و سبب علی و جری و جری و شرف اول و غیر
آنست کہ اعتنا بلفظ و ضبط آن توان کرد و تصور حصول آن توکل و طاعت دانست و تقدم وصول
اعمال و توقیع مغفرت از و اکمال و اسید شفاعت از رسول متعال توان دانست بشریک از اصل
ایمان صحیح ہر ا باشد بنا علی ذلک محرز طور صدیق حسن بن اولاد حسن بن ابی لاد علی بن لطف اللہ

بن عرویه اسد بن لطف علی بن علی اصغر بن شهید کبیر بن امجد الدین بن شهید طلال رابع بن میراجو
 شهید بن سید طلال ثالث بن سید حامد کبیر بن سید ناصر الدین محمود بن سید ابو عبد الله حلال الدین
 محمد دم جهانیان جهان گشت بن شهید احمد کبیر بن سید طلال اعظم گلرخ بخاری بن سید علی
 مودرن سید جعفر بن سید احمد بن سید محمد بن عبد الله بن علی اشقر بن جعفر وکی بن علی نقی بن
 محمد نقی بن علی رضائین موسی کاظم بن جعفر صادق بن محمد باقر بن علی زین العابدین بن حسین سبط
 بن فاطمه ثبت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نسب خود را درین کراسه ارجناب نبوت تلقی خود
 بر وجه صحت چنانکه در نسب نامه خاندان ضبط است برای اخلاف و اجاب یگان یگان
 می نویسد و هر چند انتهائی انساب بنی آدم تا آدم علیه السلام است لیکن چون در صحت آن بنا بر
 بعد عدم و عدم اعتدائی هم بنظر آن کلام است بلکه ادعای آن خلاف نص قرآنست چه
 حق تعالی فرموده تَاللهِ رَبِّیْ لَعَلَّیْهِمْ لَا تَعْلَمُهُمْ اَلَا اللَّهُ وَابْنُ مَرْسُودِ جَنَّتِ السَّعْدِیْنَ
 آیه را می خواند و می گفت آداب النساکن و عن عمرو بن مسمود منله وکی علی را گفته بود
 ای من نسب مردم بیان می کنم فرمود نمیتوانی گفت آری میتوانم فرمود حق تعالی می گوید و فرمود
 بَیِّنْ ذَٰلِكَ کَیْدًا کَیْتُ اَنَا اَنْسَا ذَٰلِكَ الْکَذِبُ فَرُودَ اَرِیْتُ مَوْلَهُ وَالدِّیْنُ مِنْ بَعْلِهِمْ
 لَا یَعْلَمُهُمْ اَلَا اللَّهُ فَسَکَّ و سروده بن الزبیر گفته ما وجدنا اصل ابهر فساد و اصل معدن
 عدنان و ابن عباس گفته ما بین عدنان و اسمعیل ملائقن اباء لا بعض فساد و فضیلتی سلام
 را هم درین سلسله خلاف است چنانچه در لفظه الحجاان ذکر کرده ایم لاجرم بایست نسب درین جا
 از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گرفته شد و نهایت آن بخود ننموده آمد تا اختلاف سواد چند را
 محل احقاق نسب خود تا آخر رسوای ما شایسته تعالی باقی مانده بغرض مزید مختصرا تمام خطب طاسامی
 از وراج و بنات هم نوشته شد و لا یجد و در عهد و اسناد سلسله نزیر که در کتب بیرو طبعات اسمای
 از وراج مطهرات بنات طاهرات و بیج مات زنمان و دختران اهل بیت که هم آیه است
 یگان یگان مرقوم است و در کتب اصاویش (۱۰) و ان را بیایست زیاد و اجتمعا

تا باغبان و زنان ماکه برگردشان نمیرسیم چه رسد و نه در ذکر محمد و اسمی آنها که نام زبان دینی و دنیا
و منفعت آخرت مقصودست بلکه اقارب را برای صلای رحم و سیله جمیله و احباب را براس
معرفت اصل و فرع ذریعه صحیحه بدست می آید و تمیها و عار را از انظار آن در مقام ضرورت شیوه
عوام و رسم جملاست و این مقاله موسوم است بالرفع النامی من اصل السامی بالله و التوفیق

بسم سلین خاتم النبیین اصل بحجودین الشاه و الشهدا و اول الاوائل اول الدلائل

مبدء النور الاولی و منتهی العروج الکمالی غایة الغایات و نهایة النهایات المتعین
بنشأة المثل الاصل الالهی هبوی العالم الغیر المتناهی تروح الارواح و تواسر
الاشباح فالتی اصباح الغیب و دافع ظلمات الربیب تحت التسعة و التسعین سرحمة
للعالمین المرسل الی كافة الخلق اجمعین سید ما فی الوجود صاحب لواء المحم
و المقام المحمود ابی الاکوان و امر الامکان المبرقع بالعبا ابوالقاسم احمد المجتبی
محمد المصطفی بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن كلاب
بن صرة بن کعب بن لؤی بن غالب بن فهر بن مالک بن النضر و هو قریش بن کنانة بن
خنیسه بن مدركة بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان بن اذ بن ادد
بن مقوم بن ناسخ بن یحیی بن یعراب بن ایشجب بن ثابت بن قیداس بن اسمعیل بن
ابراهیم بن ازر بن ناحور بن شاکر بن سارح بن فالح بن عید بن شالخ بن ارفخشذ
بن سام بن نوح بن لامک بن منوشلم بن خنوخ و هو اد ریس بن یدر بن مهلیل
بن قینن بن یالنش بن شیت بن ادم علیه السلام و النسب الی عدنان متفق علی
صحته و ما بعد لا یختلف فیہ الا انهم اتفقوا علی ان النسب یرجع الی اسمعیل بن
ابراهیم خلیل الله تعالی كما حققنا ذلک فی لقطة العجلان حافظ ابوالخطاب عمر بن
بن حریه کلینی گفته علماء اجماع کرده اند و اجماع ایشان حجت است بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم

انتساب می فرمود تا عدنان و تجاوزی کرده از آن هستی و عن ابن عباس قال کان رسول الله
 صلی الله علیه و آله وسلم اذا انتسب لم یجاور فی انتسابه معد بن عدنان و یقول
 کذا ب النسب اثن مرتین او ثلاثا اخرجہ الذہلی فی مسند الفرج و سن مکرسیه گفته که اصح
 درین حدیث آنست که قول بن سعوط و عمر بن خطاب گفته انما ینسب الی عدنان و
 ما فی ذلک لایدعی ما هو و کلام حافظ یمری و ابن حجر عسقلانی و قسطلانی و غیر هم
 صحیح است در آنکه از عدنان تا اسمعیل و از ابراهیم تا آدم خلایق است پس قول قائل بشوکتان
 تا آدم خطاب است و لفظ سیرت عسقلانی اینست اختلاف فی ما بین عدنان و اسمعیل اختلاف
 کنیا و من اسمعیل الی آدم متفق علی اکثره و فیہ خلف سیر فی عدد الایاء و فیہ
 خلف ایضا فی ضبط بعض الایاء انتہی زر قانی در شرح مزہب لدنیه بعد نقل ابن عدت
 گفته و من خطه نقلت و قد اذکر فیہا الاقتصار علی الاصح فلا یصح زعم ان الخلاف
 ضعیف جدا لم یعتد به من لفاهه یحیو دخی بر عقلی و ابن عباس فرموده میان عدنان و
 اسمعیل سی پر راند که شناخته نمی شوند گویم از سی نفر هم زیاده و کم گفته اند و عروہ بن الزبیر بن العوام
 گفته نیافتم کسی را که بشناسد بعد معد بن عدنان زر قانی گوید و هذا لا ینافی و جدان غیری من
 یعرف ذلک و مروی مالک بن انس را از رسانیدن نسب خود تا آدم سوال کرد پس مکرره داشت
 آنرا گفته شد اگر تا اسمعیل برساند این را هم مکرره گرفت و بر سبیل انکار فرمود و من احبده بدلک و یحیی بن
 ذریف نسب دیگر انبیا و عیسم السلام تا آدم از وی کراست مرویست قسطلانی گفته آنچه با می رسد عرض
 کردن از ما فوق عدنان است بنا بر تحلیط و تفسیر الفاظ و صورت اسما با قلت قائده آنست ابو جعفر بن
 حبیب بدو تاریخ خود از ابن عباس آورد که عدنان و معد و رمیہ بن فخریہ و اسد بر ملت ابراهیم
 علیه السلام بودند پس ذکر ایشان جو بنحیه نباید کرد و مروی الزبیر بن بکاء و صفی عا
 لا تسلبوا مضرا ولا مریجۃ فانھما کانا مسلمین و ابن حدیث اشاہد است نزدیک
 ابن حبیب از مرسل سعید بن حبیب زبیر گفته عدنان اول کسی است که کعبه الباس پوشانید یا در آن

پوشانیده شد بلا فری گو یا اول کسی که لایعاً پوشانید خدا ناست و الله اعلم و با کماله و انحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم آنکه شصت و هفت بن منات بن زهره بن کلاب بن مره بوده و تولد شریف
 در کمال الفیل روز دوشنبه دهم شهر ربیع الاول یا هشتم یا دوازدهم بوده هفتدهم سال از سلطنت
 کسری نوشیروان و پانصد و هفتاد و هشتم سال از رفع عیسی علیه السلام بر آسمان و نه صد و هفتم
 سال از سلطنت اسکندر رومی و شش هزار و چهل و سوم سال از بیوط آدم علیه السلام که آید
 ذلك في جمیع الکرامه آنحضرت را بعد از تولد تا هفت روز آنکه شیر داد بعد از آن ثویبه عقیقه الی الهب
 بشیرت ارض شریف گشت و پسر ثویبه که شیر و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خورد و سرخ نام
 داشت بعد از آن علیمه بنت ابی ذریب سدی آنحضرت را بسکن خود برد و تکفل رضاء شد
 و چون مدت شیر کرد و سال باشد تمام شد علیمه او را پیش آمد آورد و بواسطه آنکه خیر و برکت
 بسیار از آنحضرت مشاهده کرده بود از آنکه در خواست کرد که چند گاه دیگر این طفل نزد ما باشد
 و آنکه متمسک او را قبول داشت علیمه باز او را بسکن خود برد و چون عمر آنحضرت بدو سال و چهار ماه و نولفت
 و قیل دو ماه رسید عبدالله پدر آنحضرت در ابواب نام وضعی میان که و مدینه وفات یافت در آن
 سه سالگی یا چهار سالگی جبرئیل و میکائیل صد ربار که رشتن نمودند و قلب او را بر آورد و جاک
 کردند و نقطه سیاه خون آلود که حظ و بهره شیطانی بود بر آوردند و چکمت و ایمان پر خسته
 بجای خودش نهادند و هیچ دردی و آلی با آنحضرت نرسید و تا بن کفین آنحضرت مهر نبوت
 گذاشتن مائل بشانه چپ مقدار سبب خرد که رنگ آن رنگ بدن و بروسه خالهای چند
 بود و انعم مائیل رباعی پیغام خدا نخست آدم آورد و با انجام بشارت ابن مریم آورد و با جمل
 رسل نامه بی خاتم بود و با احمد بر نامه و خاتم آورد و با نوحه یار دیگر شوق صدر واقع شد سبک
 در ده سالگی دوم هنگام نبشت در غار حرا سوم شب معراج و در پنج سالگی یا غار سال ششم علیمه
 آنحضرت را بکده آورده به آنکه مادر وی سپرد و هم آنحضرت شش ساله بود که آنکه فوت کرد عقیقه
 در کنار خویش پرورش می داد چون بهشت سال و دو ماه و ده روز رسید عبدالمطلب در آنکه

و علم و ابوطالب که برادر اخیانی عبد الله بود متکفل تربیت گشت و چون بدوازده سال و دوماه
 و ده روز رسید همراه ابوطالب روانه شام گشت چون بتقام بصری رسید بخیرا اسب بعلماست
 نبوت آنحضرت را بشناخت و با ابوطالب گفت که او را همراه ببر که میو و انداخته اند ز سائید
 لاجرم ابوطالب او را بکعبه باز فرست و بکار دیگر در بستان پنج سالگی با مسرفه غلام خدیجه بن
 تجارت شام رفت و باز آمد و خدیجه را در آن تجارت منفعت دو چند حاصل شد چون است
 پنج سالگی و دوماه و ده روز رسید خدیجه را در نکاح آورد و عمر خدیجه در آن وقت چهل ساله بود
 و قبل بستم و هشت ساله و دوازده اوقیه عمر داد و اوقیه عبارت از چهل درهم است پس هجده
 چهارصد و هشتاد درهم شد و پیش از زوجی پانزده سال آوازی می شنید کسی را نیدید و هفت
 سال رفته ای مشاهده می کرد و یگان شادان می بود و چون ایام و سه نزدیک رسید خلوت
 و تنهایی را دوست گرفت و در غار که حرا که سر کرده راهست از که خلوت می داشت و در ذکر
 قلبی مستغرق می بود آنگاه بتأثیر صبح نبوت دمیان گرفت و بر بزرگ خنی و شکلی که می گذشت
 بزبان فصیح می گفت السلام علیک یا ساسول الله و هر طریقه که نگاه می کرد تکلی می یافت
 و هر خوابی که می دید صیقل همچنان ظاهر می گشت سرت خلوت و در بر داشتش ماه بود و هرگاه بخیل
 سال و یک روز رسید روز و شنبه دوازدهم ربیع الاول و غار جبرئیل بروی ظاهر گشت و
 بشارت بر سالت داد و گفت بخوان فرمودن خواندن می دانم پس جبرئیل آنحضرت را بکنا خود
 گرفت و چندان پیشتر که بی طاقت گشت پشتر را کرد و گفت بخوان گفت من خواندن میدانم باز
 پیشتر تا سه بار پیشتر دو بعد سوم را گفت اقرأ یا اسم ربك الذی خلق خلق الانسان
 من علق اقرأ و ربك الاکبر الذی علمه بالکلمه علمه الانسان ما لم یعلم آنحضرت
 بخواند و ترسان نزد خدیجه آمد و گفت بپوشید مرا پوشید و مرا پس بامه بر آنحضرت انداخته تا آنکه
 ترس از دی بر طرف شد بعد از سه سال و می منقطع گشت و آنحضرت عکین می ماند و جبرئیل
 تسلی میداد تا آنکه وحی متتابع شد و آنحضرت مغلق را بشیرت اسلام و اتباع احکام دعوت کردن

گرفت و قوم مخصوص او برخواستند و در سال نهم از هجرت آنحضرت را با بنو اشترم و بنو مطلب
و دیگر مسلمانان در شعب ابوطالب محاصره کردند چون به چهل و نه سال رسید از محاصره برآمد و
بعد از آن آمدن به هجرت ماه و بیست و یک روز عمر او ابوطالب وفات یافت و در سوم روز
از موت ابوطالب خدیجه درگذشت و این سال را عام الحزن گویند چون به پنجاه و یک سال
و نه ماه رسید هفدهم رمضان یا ربیع الاول در مکّه حق سبحانه و تعالی او را بر تنه معراج مخصوص
ساخت آنحضرت را از میان نوزدهم مقام ابراهیم بسوی بیت المقدس بردند و سینه مبارک
را شجّ کردند و قلب مبارک بر آورده باب زمزم شستند و با میان و حکمت پر کرده بکافش
باو گذاشتند و بر براق سوار کردند و بسواست سینه بردند و آنجا ساز چنگانه بر آنحضرت داشت و
فرض گشت چون به پنجاه و نه سال رسید حکم الهی از مکّه بسوی مدینه روز و شب نهم به ربیع الاول
هجرت فرمود و هم روز و شب ده و نعل مدینه شد و ده سال در مدینه منوره اقامت کرد و درین مدت
بست پنج مرتبه با کافران غوا فرمود از آنجمله در هجرت غزوه که بدر واحد و خندق و بنی قریظ و بنی مصطلق
و خیبر و تبوک باشد با نفس نفیس خود مقابله کرد و سواى این غزوات پنجاه دفعه فوج باطراف کافران روانه کرد
که از ابوعوث و سبأ را گویند و یک مرتبه در سال دهم از هجرت بکّه تشریف برد و در ناسک حج بر آورد
وفات شریف روز و شبیه وقت چاشت دوم یاد و از دهم شهر ربیع الاول بوده و شب سه شبیه یا
چهارشنبه مدنون گردید تا تاریخ وفات بر قول دو از دهم ربیع الاول متفق علیه اهل سنت امامیه است
کلینی در کافی گفته قبض علیه السلام که شنبه عاشره لیلۀ مضمت من ربیع الاول بود و الاثنین
وهو این ثلث و سبّین سبّۀ انتی میرزا گفته که لا یتعرض له وایة اخری است من حضرت
که شروع آن بصلی بود و دوازده یا چهارده روز گفته اند و امیر المؤمنین علی و عباس و فضل و ثمامه و
اسامه بن زید و شقران که هر دو از امی آنحضرت بودند غسل دادند و اوس بن خولی نیز در آنجا حاضر بود
محب طبری در خلاصه السیرة گفته که رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم فی ثلثة اقیاب
بیض سحلیة لیس فیها قمیضی لاعمامة بل لفائف من غیر خیاطة انتی و بحول شهر بیت

ازین و نزد مالک و شافعی و احمد و حنبل است که سه نفر از بی بی بیعت و عیال باشد کن اقلی اهل الدنیا
 و برخیزد شریف سلمان یک یک علی بن ابی امام و جماعت نماز گزار دهند و در قبر آنحضرت علی
 و عباس و فضل و قثم و شتران در آمدند و شریف بر وایت اصح شصت و سه سال بوده و جمعه
 بست و یک زن را در نکاح آورده اذ آنجمله بیست زن را طلاق داده و پنج زن در حضور وی
 صلی الله علیه و آله و سلم فوت گردیدند و زن بعد وفات آنحضرت باقی ماندند و ده آنکه حصه
 و ام حبیبه و ام سلمه و زینب بنت جحش و جویریة و صفیه و تیمونه و چهار سریره نگار داشتند اول مایه قطیبه
 بنت شمعون که مقتوس والی مصر و اسکندریه برسم هدیه بیا آنحضرت فرستاد و بود و در عهد عمر بن خطاب
 رضی الله عنه در سال شانزدهم هجری وفات یافته و در بقیع غرقه مدفون گشته و دوم ریحانه بنت
 زبیر بن عمو قیل بنت شمعون سوم کنیزکی جمیل که از سیایای آنحضرت بود و چهارم کنیزکی که عنایت
 جحش بآنحضرت داده بود و اصح است که اولاد آنحضرت سه پسر و چهار دختر بوده پسران قاسم و
 و عبد الله و ابی اسیم و لقب عبد الله طیب و طاهر است و دختران زینب و رقیه و ام کلثوم و فاطمه بودند
 و اسلام را دریافته ایمان آوردند و هجرت کردند و اولاد آنحضرت جمله از حدیثی که می بود مگر ابی اسیم
 را را رقیه قطیبه تنه شده و محمد بن اسحاق گفته پسران آنحضرت همه در ایام شیر خوارگی وفات یافتند
 مفسران گفته اند که بعد از وفات پسران آنحضرت مشرکان مکه شادی نمودند که ما پسران داریم و
 ذکر ما بایشان باقی خواهد ماند و محمد صلی الله علیه و آله و سلم را پسران مردند و نام او محمد و پدرش جعفر
 این آیه فرستاد المال والبنون زینة الحیوة الدنیا والباقیات الصالحات خیر عند ربک
 ثواباً و خیراً اصلاً مراد بباقیات صالحات دختران باصلاح باشند اللهم صل وسلم علی
 محمد و آله بقدر حسنه و جماله

بعل الزهراء و ابوالائمة الاقربا ربزینة الشجرة العلیا التي اصلها ثابت و فرعها فی السماء

سلاسل و مشرق الانوار المهندس فی الغیب اللاهی تبة السیاح فی

الفیاض الجبروتیة تصویب الیهوی الی الملکوتیة والی الولاية الناسوتیة انموذج الی الای
 وشخص الاطلاق المنطبع فی مرایا الانفس والافاق شریک الانبیاء والمرسلین سید
 الشهداء والصدیقین صوره الامانة الالهیة مادة الغلو بالغیر المکنه الالهیة
 الظاهر بالبرهان الباطن بالقدرة والشان بسملة کتاب الوحی د فالحقه مصحف
 الشهبو حیدر ارجام الاباح الکرام فی معارک الاختراع السراجی امام المشارقا
 والمغرب اسد الله الغالب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه وکرم
 وجهه انجناب اول امه پری واهل بیت رسالت سرت کینیت وی ابو الحسن و ابو تراب
 لقبش مرتضی پوده مسیح نام اورا از ابو تراب خوشتر نیامدے تولد وی در کله مغفله درون خانه کعبه در
 جمعه نیردم رجب بود بعدی سال از عالم الفیل یادش فاطمہ بنت اسد بن ہاشم بن عبد مناف
 بود و او اول ہاشمیہ است کہ ہاشمی نیامید و خود را بزرگوار اسلام زینت بخشید و از کعبه بدین ہجرت کرد
 آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر جنازه او نماز گزارد و از قبض مبارک خود کفن پوشانید و در قبر
 وی در آمدہ اضطرار فرمود و گفت اضطجعت فی قبرها لا تخفف عنہا من مضغطة القدر
 والبسما للکلبس من ثیاب الجنة این حدیث را سیرکزا و همچنین بی تخریج آورده غلیظ فی
 و یحیی عامری در ریاض مستطابہ نوشتہ کہ علی مرتضی ہشت سالہ بود کہ ایمان آورد و یادہ سالہ یا
 چهارده سالہ یا شانزده سالہ و صواب است کہ از توقیت اسلام انجناب اعراض باید کرد زیرا کہ
 ضمیمہ پیش آوردہ رنگ شرک گاہے نگزیدہ و بنی را بعد الی غیر ستیدہ و در زمان قحط قریش آنحضرت
 اورا بر سایہ عنایت خود گرفت و در کنار خویش پرورش داد تا آنکہ وی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہوش
 شد و علی بشرت ایمان و قصد بین رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از سار صحابہ سبقت بردہ
 سیر بیوطی و ہجرت الحافل در وقتہ الاحباب و دیگر کتب معتبرہ مرقوم است کہ باتفاق اہل علم اول کسی کہ
 ایمان آورد و خدیجہ کبری ست بعدہ علی سیکہ و زور بروایتی در آخر همان روز مسلمان شد و خود وی گفتہ
 صلیت مع البی قبل الناس سبعاً بعدہ زید بن حارثہ عقیق خود بخیر بعدہ ابو بکر صدیق رضی اللہ

ایمان آوردند و فضائل علمی و عملی و شامل نبی و حبیبی آنجناب زیاده از آنست که در احاطه شمار
و دائره انحصار گنجایشش تواند نمود احمد بن حنبل فرموده از هیچ یک صحابه که ارام آنقدر فضائل با
نرسید و که از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رسیده و سعید بن سبیب گفته غیر وی کسی نبود که
سلوکی گوید و ابن عباس گفته گایست بسیار در قرآن در حق وی نازل شده با جمله آنجناب
در روزی آنچه شصت و ششین پرسند خلافت نشست و با سبط لقا با خیمه طاغیه محراب کرد و اول
جنگ حمل که با ام المؤمنین عائشه صدیقہ رضی اللہ عنہا در نصف جمادی الآخره سنه ست و شصت و شصت
در بصره واقع شد باعث آن طلحه و زبیر بودند و آن گروه را ناگشتین خوانند زیرا که از بعیت بر گشتند
و ناگشت محمد شگفته را گویند و دم حرب صفین که با معاویه رضی اللہ عنہ و اتباع وی وقوع یافت
و ایشان را قاسطین گویند و قاسط آنکه جوگرند و از جاوده عدل انحراف نمایند و این جنگ از
غره ذی الحجه سنه ست و شصتین تا مدت یکصد و ده روز ششادای گشته و درین مدت هفتاد و
دو بار محاربه واقع شد و صفین موضعی است قریب فرات سوم مرتب نهر و آن که با فرقه خوارج در
منتصف جمادی الآخره نه شان و شصتین دست بهم داد و آن جامه را مار قین نامند و حدیث آمده
میخارج قیصر من امتی میفرمان من اللہ من مروق السهم من الرمیة یقتلهم علی بن ابی
طالب اسوجه الطبرانی و حق درین حرب ثلثه با علی بود و مخالفان بر خطا بودند اما همه مسلمانان
اہل بیان ناجی هستند زیرا که بنای این جنگ بر حرص دنیا بودند بر مخالفت دین جز اہل خروج که
کلاب نارند و تو زویم شهر رمضان شب جمعه سنه ست و شصت و شصت ابن عجم شقی در مسجد کوفه ششیر سے بر
فرق مبارک زد و دست و یکم شهر نزد کوشش شب بریاض رضوان خرامید و حسنین و عبداللہ بن جعفر
غسل دادند و محمد بن احنفہ آب میرنجیت کفن آنجناب برد و تو کفن شوی بود و فی قصه داشت و
نه دستار سہین سلفاؤد جامه بود در حیف مدفون ساختند اما موضع قبر متعین نیست عمروی بقول
راج شصت و سیال بوده و مدت خلافت چهار سال و نہ ماہ و در عده الطالبین فی نسبال ابی طالب
گفته که اولاد او حسب اکثر روایات سی و شش نفر بوده و نیزه پسر و بر جد و دختر و عقب از پنج پسر باقی مانده

حسین و حسین و محمد بن خفیه و عباس العلف و قمر اطمت -

سیدة نساء العالمین ام الایمه الطاهرین کجوهرة القدسین فی تعین الایمیه صوة النفس

الکلیة هی علی العالم العقلیة مطلع الانوار العلویة باله غوث الاسرار الفاطمیة
مفردة بشکرة الیقین المعروفة بالقدس الملبین المعلومه بالفضل المجهول مرة حین
النبی و بضعة الرسول فاطمة البتول رضی الله عنهما کنیت او ام محمدت و القاب او
مبارک و طاهره و زاکیه و اخصیه و حبیه و متول و حق است که بهر لقب و وصف که او را یاد کنند
بجای خود باشد احادیث فضائل و مناقب او در دواوین اسلام از کتب سنت و سایر مضبوط
و لاوت وی در سال سی و پنجم از ولادت میل پیش از نبوت و بقولی در سال چهل و یکم واقع شد
و بقول صحیح خردترین دختران رسول خداست صلی الله علیه و آله و سلم علی مرتضی در شهر رمضان
سال دوم از هجرت بعد رحلت از پدر او را بخوانست قاله الحافظ المغطانی و غیره و احمد بن عبد الله
طبری در ذخائر العقبه گفته در راه صف بود و در اصابه گفته در او اهل محرم بود و در خمیس نوشته در حب
بود علی الاصح و قیل فی رمضان و بنا و راه و فحج اتفاق افتاد و بومر گفته لب و فقه بدر بود در
شوال شش ثلاث اتفاقا و بعضی گفته اند که بعد چهار و نیم ماه از بنای آنحضرت صلی الله علیه و آله
سلم بعائنه بود و بنا بعد از هجرت نیم ماه از تزویج بود و در آن وقت فاطمه پانزده ساله پنج ماهه
یا شش نیم ماهه یا هجده ساله بود و آنچه در تاریخ ولادت و تزویج ذکر کرده اند می خواهد که حین تزویج
بست ساله باشد یا چهارده ساله و علی نسبت و چهار ساله و یک نیم ماهه بود و هو الراجح علی قول ابن
احق و سبقی خطیب و ابن عساکر از انس روایت کرده اند که گفت نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله
و سلم نهشته بودم که آنماروجی در بفرمود مبارک ظاهر شد چون وحی نخبی گشت فرمود ای انس مسیج
دانی که جبرئیل برای من از نزد رب بعرض چه پیام آورد گفت خدا و رسول نیک تر و اند فرمود
ان الله امرنی ان ازوج فاطمة بعلی ریت فرزند بخانه خدا شد و بانست رسول که خدا شده

حافظ رضی الدین اسماعیل قزوینی حاکمی بروایت الش آورده که مهر فاطمه زهرا چارصد مثقال فضه
بود و امام احمد بروایت علی آورده که جهاز فاطمه کلیمی و بالینه از جزم که میان وی از پوست خرت
خرمای پر بوده و سنگ آسیا و مشک و در و سبوی کلان بود و آنحضرت بعد از تزویج در حق ایشان دعا
کرد و گفت اللهم بارک فیهما و علیهما و لهما فی نسلهما و در روایتی جمع الله شملکما و
اسعد جدکما و بارک حلکما و اخرج منکما کثیرا طیباً و در روایتی اللهم اف
اعید هابک و ذریتهما من الشیطان الرجیم و عن ابن عباس ان النبی صلی الله
علیه و آله وسلم قال ان الله جعل ذریه کل نبی فی صلبه و جعل ذریته فی صلب
علی بن ابی طالب اخرجه الخطیب و رواه الطبرانی عن جابر رضی الله عنه و صحبت
رسیده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود فاطمه بضعة منی من اذاها فقد اذنی من
اغضیها فقد اغضبی و در روایتی آمده که کان یغضب الغضب فاطمة و یرضی لرضاها و
عائشة صدیقه فرموده ما رأیت احدا کان اشبه سمناً و هدایاً و دلاً و فی لفظ حدیث او
کلاماً بر سوال الله صلی الله علیه و آله و سلم من فاطمة کانت اذا دخلت علیهم قام
الیها فاجل بیدها فقبلها و اجلسها فی مجلسه و کان اذا دخل علیها قامت فاجلت
بیدها فقبلته و اجلسته فی مجلسها اخرجه ابو داود و از ثوبان مولا آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم روایت که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون بنفر رفتی آخر کسی را که و داع کردی
فاطمه زهرا بودی و چون مراجعت فرمودی اول کسی را که از اهل بیت ملاقات کردی وی بود که
آنگاه بکمره از او خود تشریف می برد و قصه تزویج علی با فاطمه بر وجه بسط و ضبط در موابسب لدنیه
و شرح وی از زرقانی مذکور است تفصیل بجزا را اینجا توان دریافت و قد اختلف فی تفضیل
فاطمه علی عائشة قال صاحب لجة الحافل مذهب المحققین ان خدیجة افضل
من عائشة و فاطمة افضل من الجميع سید عبد الجلیل بکرازی گفته بیست و یک کسی گفت
عائشة و فضل او بهتر از نسبت سید البشر است به مصرعی در جواب خواندم به رشته دیگر که برگزیده است

گویم فضا کل عاشقه هم بسیارست اما فاطمه را خصوصیت دیگرست و فضیلت عاقله اگر بر بگمان
 باشد و زمره از فروع نظرات خواهد بود و در جماعه بناسطه طاهرات میر آرد و این مسئله را در
 سند السعادات تقریری تشکفته تر شده هر که خواهد آنرا نظر کند در حدیث آمده یا بنیة اما
 ترضین انک سیدة نساء العالمین قالت یا ایت فایم مریر قال تلک سیدة نساء
 عالمها اسخجه ابن عبداللہ و الطبرانی بسند علی شرط الشیخین و صحیح است کہ مریم
 علیها السلام نبیه نبود بلکه حکایت اجماع کرده اند بر آنکه هیچ زن پیغمبر نبوده است و علی ای حال
 فاطمه زهرا افضل نسا و نبیاست حتی مریم ام علی علیها السلام کما اختاره المقرئین
 و الارکشی و الخیضری و الجلال السیوطی فی کتابیه شرح النقایة و شرح جمع الجوامع
 لا دلالة واضحیه و اخبار صادقہ و ردت فی ذلک وفات فاطمه شب شنبه سوم شهر رمضان
 و مع شنبه بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم به قول اصح پشش ماه و آنحضرت بوی فرمود
 انک اول اهل بیتی امی فاتیما فاتیما الله و اصبری و از وفات آنحضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم تا آخر ایام نبیاست خود گاهی میخندید هم شریفش است و شست سال بوده و بموجب حدیث
 او علی رضی الله عنه و اسانبت عیس غسل دادند و حسین ابی برزند وی ریختند و در بیع وقت
 شب مدفون گشت و زار بر وی علی و بقولی جناس گزارد و علی و عباس فضل در قبر و سه
 در آمدند و جناب مرتضی در مرتبه او این دو بیت انشا و کرد شعری لکل اجتماع من
 خلیلین فیرقة و کل الذی دون الفراق قلیل و ان افتقادی
 فاطمنا بعد احمد و دلیل علی ان لا ید و مخلیل و از زهرا علیها السلام
 دو پسر و سه دختر متولد شده حسن و حسین و زینب و ام کلثوم و در سبیل الهی
 محسن بسین شدند و مملو هم افزوده و وی و زینب در صفر سن وفات یافتند آنرا گفته
 نزد امامیه محسن ثابت نیست گویند جل ساقط شده بود و انتی نقل فاطمه زهرا نیست مگر
 الحسنین رضی الله عنهم اجمعین -

امام اثنی عشرین علیه السلام و جسد الامام شمس فلک الشهابه مضمون کتاب

الابداع حکم تعین الاختراع سبح الله فی الوجود انسان عین الشهود مطلع نور الایمان کاشف سئو العرفان الحجة القاطعة والنيرة الالامعة بتجلی طوب القد سینه البکال الطیب القد وسینه ازل الغیب وابد الشهادة السال الاهی فی سائر العبادۃ موضع سائر الرسول حاوی کلیات الاصول حافظ الدین وعبیة العلم وفضل الفضائل وباب السلم ابو عبد الله الحسین رضی الله عنه وی ابو الا وملتقب سید وشمید باشد ولادت با سعادت وی در مدینه طیبه اتفاق افتاد در روز شنبه پنجم شعبان سنه اربع از هجرت مرتحل وی شش ماه بوده و بیچ فرزند شش ماهه وجود نیامده مگر این امام کریم بن اکبر محمد بن زکریا علیه السلام و میان ولادت امام حسن وعلوق فاطمه با امام حسین پنجاه روز بود و رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم او را حسین نام کرده و در باب مکالمه بکتاب گفته ولما ولد اخذته النبی صلی الله علیه وآله وسلم فی حجره واذن فی اذنه الیمنی واقام فی اذنه الیسری وفعلم به کما فعل باخیه الحسن و قد مر وی عنه صلی الله علیه وآله وسلم قال حسین منی وانا من حسین احب الله من احب الحسین انتهى انجمن از سینه تا پای مشابعت تمام باخیر الانام داشته چنانچه امام حسن علیه السلام از سینه تا بفرق و انجمن را جمالی بود که اگر در تاریکی می نشست از بیا حق حسین و لعان رخساره نور آگین انجمن راه می رفتند مناقب و آثار انجمن خارج از دایره حساب است بشاوت وی علیه السلام و هم محرم روز جمعه سنه احدی و نین بوده و عمر شریف پنجاه و هفت سال و پنج ماه در رساله زبیریه گفته و رضی الله عنه چهار یانچ زن داشت یکی شهربانودوم لیلی دختر ابی مرد بن عوده بن مسعود ثقفی و مادر لیلی میبونه دختر ابی سفیان بن حرب بود سوم رباب دختر امر القیس از بنی عدی چهارم ام اسحق دختر طلحه بن عبد الله بنی تمیم قضاة انتی ابن خشاب گفته آنحضرت را شش لیس بود و

س. دختر علی اکبر باید رزیرگوارش سپید شد و علی اوسط ملقب بزین العابدین و علی اصغر و محمد و عبد الله
 و این هر دو باید رشادت یافتند و جعفر که در حیات پدر در گذشت و زینب و سکینه و فاطمه و
 حافظ عبد العزیز و خنایزی گفته اولاد آنجناب شش بودند چهار و دو و و انات علی اکبر باید ر
 رفت و علی اصغر زین العابدین و جعفر و عبد الله و سکینه و فاطمه و شیخ مفید اما میهم اولاد و
 همین شش تن گفته و آن در رساله زیدیه است و گفته علی اصغر از طین لیلی و عبد الله از طین
 رباب و جعفر از طین قضا و بود و فاطمه از طین شهر با نو و زنی حسن بن امام حسن رفت و عبد الله
 محض حسن شکت و ابراهیم را مید و سکینه از طین ام اسحق بود و قیل از طین رباب و و زنی ام اسحق
 و شوق است و نسا بن جسر کرده اند عقب او را در زین العابدین ابن خلکان گفته و ولید بن الحسین
 عقب الا من ولد زین العابدین انتی و نزد بعض عقب از فاطمه هم مانده و اسد اعلم و حاجه
 محمد با رسا و فضل الخطاب نوشته که روز طفت باقی ماند از اولاد و سه گرزین العابدین پس
 حق تعالی اصراف وی آنقدر که خواست از اهل بیت نبوت بیرون آورد و در شرق و در غرب
 منتشر گردانید چنانچه هیچ ناحیه هیچ شهری از وجودشان خالی نیست و بنا شده و آذین و افلاک
 یک تن نگذاشت که خانه آبادان کند و آتش افروز داند تعالی راست ترین گویندگان است
 بجنب خود که فرمود ان شاء الله هو الا بترا انتی ابن الانبیاء جزری در کتاب النهایه و حدیث
 علی رضی الله عنه و الله یومعصا و یومعصا و یومعصا و یومعصا و یومعصا و یومعصا و یومعصا و یومعصا
 بالتحیات النار و هذا ایقال عند المبالغة فی الهلاک لان الکبیر والصغیر بنفحات
 النار و از اینجا سخن عبارت فضل الخطاب لا یبقی من یزید و اخلافه دیار بل نافع نار و وضع
 گردید و تفسیر عداوتی که دشمنان برای اهل بیت رسالت میباشته بودند سر بی غیرت آبی پاک
 آنها را و لا یجیح المکوا السبی الا باهله و عاص بن وائل بر فوت طاهر سپهر رسول خدا صلی الله
 علیه و آله و سلم آنحضرت را بگفته بود و عرب هر که را سپهر نباشد بهتر گویند حق تعالی براسه تسلیه
 فرمود و سه صلی الله علیه و آله و سلم سوره که کوثر فرمود و آورد مراد که بتر که برون فعل از کثرت براسه

کلام از زین
 العابدین

سالفه آید خیر بسیار و فرزندان بیشمار اند و فرمود دشمن تو دم بریده و منقطع از خیمه بی سلسله بی ذریت
 و ترا ذریت بسیار و حسن صیبت تا یوم القدر باقی خواهد ماند و حق تعالی در قرآن کریم شهادت
 بتقلید این ذریت داده و آیات طایفه فرشتاده اگر چه اهل بیت یکنی که عبارت از ازواج مطهرات
 هم در آن داخل باشند زیرا که دخول ایشان بنظر مقصود نیست و سیوطی احادیث فضائل آل رسول
 را در احیاء الیبت بفضائل اهل امیت فراهم نموده و آنحضرت گفته سبب و نسب صهر من منقطع نشود
 روز قیامت و فرموده لکل بنی اب عصبه یلقون الیهما الاولاد فاطمة فانا ولیهم و
 عصبتهم و هم عشبیری خلقنا من طینی الحدیث اخبرنا ابن عساکر عن علی و زید
 طبرانی از ابن عمر آمده مرفوعاً کمال بنی انش فان عصبتهم لا یمهم ما خلا ولد فاطمة فانی
 انا عصبتهم و انا ابوهم و بعض طرق این حدیث بقوی بعض است و صاحب تلخیص گفته
 من خصاً الله صل الله علیه و آله و سلم ان اولاد بناته یلبسون الیه و اولاد بنات
 غیره لا یلبسون الی جد هم فی الکفایة و غیرها و در صواعق محرقة نوشته که مارون رشید از
 موسی کاظم پرسید که شما خود از بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چه قسم می گوئید حال آنکه آنجا
 علی بن ابی طالب بنی موسی این آیت کریمه بخواند من ذریتہ داؤد و سلیمان و ابی
 و یوسف و موسی و هارون و کنانک بنی الحسین و زکریا و یحیی و عیسی الیاس
 کل من الصالحین و فرمود عیسی برادر نبوتی قال الرازی فی تفسیره تحت هذه الآیة
 الآیة تدل علی ان الحسن و الحسین من ذریتة رسول الله صل الله علیه و آله و سلم
 لان الله تعالی جعل عیسی من ذریتة ابراهیم مع انه لا ینسب الی ابراهیم الا بالامر
 فکلک الحسن و الحسین من ذریتة رسول الله صل الله علیه و آله و سلم ان انتساب الیه
 صلی الله علیه و آله و سلم بالامر فوجب کی فاما من ذریتہ و یقال ان اباجعفر الباقی
 استدلل بهذه الآیة عند الحاج بن یوسف و مراد بآیه با برهین اهل بیت اند که شرافت
 زکریا یزدج ابناءنا و ابناء کهر و نساءنا و نساء کهر و انفسنا و انفسکم گفته که دلیل

اثنی من هذا علی فضل اصحاب الکساء وهم علی وفاطمة والحسن انتمی در
 شجره طیفه فعلی العلم المراد ون من الایة وان اولاد فاطمة وذریهم یسمون
 ابناء لا یرتسبون نسبتی صحیحته نافعته فی الدنیا والاخرة ویؤید به ما فی صحیح البخاری
 فی الحسن السبط ان ابی هذا سید ووجده آیه الحسن والحسین سیدل شیاء
 اهل الجنة ودر شرح گفته واولاد همأ سادات المسلمین ولا ینبغي لاحد فی
 زماننا ان یقول لغير اولاد همأ یا سیدالبلد لان فیہ قد فایعین که گویم لقب سیادت
 برای چنین ودر بیت ایشان باخو از احادیث مذکوره و دیگر اخبار صحیح است بطریق در کسب ارشاد
 انس آورده که گفت آنحضرت اورایا انشد علی سید العرب یعنی علیا علیه السلام وشی
 گفته که رسول خدا علی مرا سید المسلمین خوانده و فاطمه را سیده نساء اهل بیت گفته و در روایتان
 آمده الان یضربان فکلی فی سیدة النساء الموقرین اخ جعفری کنز العمال باجمه سیادت
 اهل بیت رسالت و عظم نفع انتساب نبوی رسول خدا علی السید علیه و آله و سلم مخصوص اخبار و
 اثنا صحیح است و درین باب کتب ضخیمه تألیف یافته منها جواهر العقیدین للیب علی السهیدی و اجاب
 دیگر که در حدیث اهل بیت خبیث خدا و اتقا و طاعت و قرب آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 روز قیامت بتقوی وارد گشته منافی این روایات نیست زیرا که این خطاب بر عایت
 مقام تحلیف و حبش بر عمل و حرص بر آنکه ایشان اول مردم در تقوی و طهارت و عبادت باشند واقع
 شده و در آن اشارت است نبوی او خال نوعی از طمانیت بر ایشان و در هدایت السائل الی
 ادلة المسائل کما فی تعلق باین باب در بیرون سوال و جواب ذکر کرده ایم فراجه و قدیه شما دستان
 و در رب اهل بیت را در کتاب حج الکرامه فی آثار القیامه نوشته ایم فلیعمل علیه و بالله التوفیق

امام المسلمین و آدم الائمة الطهرین المتوحدة بالائمة العلیا المتوسدة بالشهد و الرضا مرکز داف

الوجه د سرالواجد والموجی د شخص العرفان عین الانبیاء ان احادیة الجمع الوجه

حقیقه انکلی الشهدی کشف الامام صاحب العلامة لغز الانشاء وضمیمه کلابدا
 ابن محمد زین العابدین لقب سجاده و زوال نقیضات است رضی الله عنه و ولادت شریف در
 مدینه منوره سکینه یایم جدوی علی بن ابی طالب قبل وفات او بدو سال دست بهم داد و پنج شعبان
 روز پنجشنبه ششمان و بیستین و قیل ستمه شلست و ثلثین و کان اسمها اللون و قیفا قصیر لقائمة
 مادر وی شاه زنان و قبل شهر بانو دختریزه در بن شهر یارب شیر و به بن پروریز بن هرز بن کمر
 نوشیروان بوده و دخترش در ریح الابرار نقل کرده که صبحا به چون در عهد خلیفه ثانی رضی الله عنه
 بندیان فارس بمدینه آورده و دهنه دختر را ولادیز در میان آن بود و عمره گفت تا ایشانرا
 بفروشد علی گفت با ولادلوک معاملة سازناس نباید کرد عمره گفت چه طور فروخته شود با گفت
 ثمنی مقرر کرده شود هر که خواهد آن ثمن بگیرد پس قیمت کرده شد نزد علی هر سه را بگفت کی بعد از
 بن عمر داد و دیگر سه به پسر خود حسین و دیگری بمحمد بن ابی بکر از اولی سالم بن عبد الله متولد شد و
 از ثمانیه امام زین العابدین و از ثمانیه قاسم بن محمد این هر سه تن پسران خالد یکدیگر اندویش
 ازین اهل مدینه سر به گرفتن عیبی دانستند تا این هر سه تن از سراری بوجود آمدند و تمام اهل
 مدینه را در رفقه و روح فائق شدند از ان باز مردم را رغبت و سراری پیدا شد این حکایت ابن
 خلکان بهم در و فیات الاحیان نقل کرده و شیخ علامه عماد الدین ادریس حینی حمزی در کنز الاخبار فی
 معرفة السیر و الاخبار در آخر کتاب در ذکر انساب عرب نوشته اما علی بن الحسین فلیس
 للحسین عقب الامنه و یقال ان امه سندیه و یقال لها سلافة و یقال غزاة و
 در عارة الطالب از سر در وایت کرده که منع کرده اند بسیاری از زنان و مورخین بر آنکه مادر
 زین العابدین دختریزه در دیشد بلکه حق تعالی بسبب شرافت نسب رسول خدا صلی الله علیه و
 آله و سلم او را محفوظ داشته از ولادت دختر محبوسه که بی الفتق و نکاح در تصرف در آمد و باشد انتی
 گویم قول این جماعه که میر نقل کرده در معرض سقوط است زیرا که با جرم مادر اسمعیل بن ابراهیم سلام
 جد خیر البشر بی نود و مادر امام موسی کاظم ام ولد بود حمیده بر بریه نام و مادر امام علی رضا ام

بوده و اورا نامهاست اروی و سمانه نوام البین و شقره النوبیب و مادر امام محمد تقی
 ام ولد بود نام و سخته خیران ست و قیل ریحانه و قیل کانت من اهل ماریه قطیفه
 و در کفر الاخبار گفته یقال لها اسکینة النبیة و قیل الیسیه و مادر امام علی نقی ام ولد
 بوده سمانه مغریه نام و مادر حسن عسکری ام ولد بوده نام وی سوسن ست و قیل غیر ذلک و
 علی نقی او را حدیثه نام کرده بود و مادر محمد مهدی صاحب الزمان شیعه ام ولد بود و قیل نام و
 قیل سوسن و قیل زرخس و قیل غیر ذلک و هرگاه این اہمات اولاد از دار الکفر به بند اسلام
 در آمدند و منظر خاندان رسالت و امامت شدند و الله اعلم حیث یجعل رسالت پس تذکره امام
 زین العابدین علیه السلام از نیکه مادر آشناب دختر موسی باشد یعنی چسپه با آنکه آن دختر از
 نژاد نو شیروان بود که حکومت اکثر گیتی داشت و خیلی عالی حسب بود و در بعضی احادیث آمده
 علیکم بالسلامی فانھن مبارکات الاولاد حواجر اخوة الطارفی فی الاوسط عن ابی
 الدرداء و در روایت معتدلی آمده فانھن النجب الاولاد امام احمد و ابوعلی از عبد الله بن
 عمر آورده اند که انکلی اہمات الاولاد فان اباهی بکم الامم یوم القیامة سیوطی در
 کتاب الدراری فی ابنا الساری آورده که هشام بن عبد الملک مروانی زید بن علی را گفت
 بمن رسیده که تو را دہ خلافت داری حال آنکه شایسته خلافت نیستی زیرا که مادر تو جاریہ است
 زید گفت اسمعیل بن ابراهیم بن سریہ بود و الحق برادر وی ابن الحکره امام حق تعالی از صلب
 اسمعیل خیر البشر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم رسپدا کرده و از صلب الحق تبار و خازیر بیرون آورده
 است یعنی بعضی اولاد او بصورت بوزن و خوک متغیر شده بودند تا حاصل مقصود آنکه اعتبار نسب
 بآبای است نہ باہمات و در صحت شرافت علت تصرف شرعی معتبر است نہ سیادت نسب داران
 و مقلد السنت در سماع و تصرف غیر مباح باشند و در نکاح و نفرت مباح و حرج نیست آنست کہ بہ
 بنی آدم اند و آدم از خاک و فضیلت نزد خدا و تربیت بمصطفی ذکر است نہ است در نفوس و
 طهارت ست و عربیت و عجمیت نسب و سلب و صہر را در اخن قیمہ هیچ و غل نیست و یگانہ برابری

سوا بسوا الا ما خصني به ال الرسول صلى الله عليه واله وسلم من الاحكام والسنن
 التي بيناها في هذا اية السائل ولنعم ما قيل **سببت** اعتبار شرف آدميان احسب
 به تحقيق نسب آدم وحواء كما في سبت جد آري ناكح طيب وطاهر ست وسانج وسانج وسانج وسانج
 طاهر ست محرم بلكه عامر شمر بانود سر كركر بلانود پیش ازان وفاست كركر فاش در طران كوه
 سمران ست و باجمله جلایل صفات و عظام سمات زین العابدین ازان برتر ست که زبان قلم
 و عنوان رقم احصايشان كركر آما سیه گویند شهادت و سه بر هر بوده باشاره ولید بن عبد الملك بن
 مروان و نحو ذی سبائك الذهب و تاریخ الخلفاء و این حادثه روز شنبه دوازدهم محرم و بر و آنچه
 بنیز هم محرم است جنس و تعیین و قبل اربع و تسعين اتفاق افتاده است الله تعالى رحمة واسعة تیرین
 بکا گفته محرمی بریم الطف سبت و سه سال بود و واقعی گفته تولد علی بن حسین در نته ثلث و
 ثلثین بوده پس عمر او در وطن سبت و شریست سال باشد و قاتل در سنه اربع و تسعين بهر بنام
 و هفت سال بوده و در قبیح و رقبه کیش امام حسن علیه السلام مدفون گردیده سپرده شده و
 بعده در همان قبر امام محمد باقر پسر امام جعفر صادق مدفون گشته فلله در ما من قبر ما اكرم
 اشرفه و اعلى قدره لاحمد الله تعالى ابن خلکان گفته هو احد الاثمة الاثنی عشر من
 سادات التابعین قال الزهري ما رأيت قرشيًا افضل منه و امه سلافة بنت
 يزيد بن جود اخو ملوك فارس و هي عمته ام يزيد بن الوليد الاموي المهر و في النقص
 و حكى ابن قتيبة في كتاب المحارف ان امرئین العابدین نزد وجه بعد ابیه بنید می
 ابیه و اعتق جاریه له و تزوجه آفتاب الیه عبد الملك بن مروان یعیین بالذالك فكتب
 الیه زین العابدین لقد كان لكم في رسول الله اسوة حسنة و قد اعتق رسول الله
 صلى الله عليه واله وسلم صفية بنت جحي بن اخطب و تزوجه و اعتق زيد بن حارثة
 و زوج بنت عمته زينب بنت جحش و فضائله و مناقبه اكثر من ان تحصى انتهى و ابنا
 معقین زین العابدین بخشش بودند امام محمد باقر و عبد الله باهر و ایشان از یطین فاطمة بنت امام حسن

بودند و عمر اشرف و زید شید و مادر این هر دو دختر فقار بن عبیده التقی است و حسین اصغر و مادرش
 ام ولد بود و علی اصغر مادر وی نیز ام ولد بود و در رساله زید گفته وی ضعیفی که عینه پانزده پسر
 داشت از شریف پسر عقب نماده حسین و عبد الرحمن و محمد اصغر و قاسم و عیسی و سلیمان و عبد الله اصغر
 و داود و واینها لا ولد در گذشتند و نسب سادات و اعلی بگرامی و باره و بعضی جاهای دیگر
 هندوستان و نسب سادات رسولدار که نیز و اعلی الاصل اند بر زید شید می پیوند و نسب سادات
 بخاری قنوج و اُچیه و ملتان و بعضی سادات حوالی عظیم آباد و احمد آباد و گجرات و خوجیه و شکار پور
 بامام زین العابدین می رسد و بطور نیز از سادات بخاری قنوجی است مناقب و فضائل
 زین العابدین و اخلاف ایشان که اسلاف این بنده اند زمانه ازان است که در حواصل استیفاء
 دایره استقصا نجد ویر بخاری ترجمه هر واحد از آباء خود جز سه از کل و یوئی اگر شیت می نماید
 و بر ترتیب اصلا ب ذکر هر یکی از نامده می رسد سادات اجداد علمی می نویسند و اعلی ذلک لا یجوز
 عنی فائدت نامده لا خلافا و لمن شاء الله سبحانه و تعالی من المومنین المسلمین

الامام العاشر باقر العلوم شمس العلم و المعلوم ماطقة الوجود و نعمة الوجود و ضرغام

اجام المعارف المنتشف بكل کاشف الحیاة الساریة فی البحاری النور البیض
 علی الدارای حقیقة الحقائق الظهوریة ذیقة الدقائق النوریة الفلک الجاری
 فی البحر النامریة المحیط علمه بالزبر النامریة الذیاء العظیم و الصراط المستقیم للتقد
 لكل ولی محمد باقر بن زین العابدین علی علیهما السلام مکتبی بابی جعفر ابن فلکان
 گفته و کان عالماً سیداً کبیراً و انما قیل له الباقی لانه یتقر فی العلم ای ق سماعاً للغة
 التسع و فیه یقول الشاعر شعر یا باقر العلم لاهل التقی + و خیر من لبی علی
 الاکجیل + مولد او در مدینه روز سه شنبه ثالث صفر سنه سبع و خمین بوده و عمر او روز و قتل جد وی
 حسین علیه السلام سه سال بود و مادرش ام عبد الله بنت حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب است

جابر بن حیان الصوفی الطرطوسی قد الف کتابا یشتغل علی الف ورقة یضمین
 رسائل جعفر الصادق وھی خمس مائة رسالة وكانت ولادته سنة
 ثمانین للهجرة وھی سنة سبیل الحجاز وقیل بل ولدین مالثلثاء قبل
 طلوع الشمس ثمان شهر رمضان سنة ثلث وثمانین وتوفی فی شوال سنة
 ثمان واربعمین ومائة بالمدينة ودفن بالبقیع فی قبر فیه ابوه یحیی بن محمد الباقر
 وحده علی زین العابدین وعم حجة الحسن بن علی رضی الله عنهم جميعین
 فله من قبر ما اکرمه واشرفه وامه امر فرة بنت القاسم بن محمد بن
 ابی بکر الصدیق رضی الله عنهم وحکی کتبا جم فی کتاب المصائد والمطاردان
 جعفر سأل ابا حنیفة رضی الله عنهما فقال ما تقول فی یحیی مکرر رباعین ظلی
 فقال یا ابن رسول الله ما اعلم ما فیه فقال له انت تتد اهی ولا تعلم ان الظلی
 لا یکن له رباعینة وهو ثقی ابا کرم البخیری نمان بن ثابت کوفی امام ایضه غنی شاکر
 جعفر بود شافعی شاکر امام محمد شیبانی ست واحد بن خیل شاکر شافعی و امام محمد شاکر مالک بن
 انس صاحب موطاست پس گویا هر چهار امام مذہب اہل سنت و جماعت و علوم شرعیہ ستفید از
 اہل بیت رسالت اند و از اینجا سقوط طعن شیعیہ و اما سید که اہل سنت را منحرف از اہل بیت گویند
 کہ شیعی ظاہر شد و لد اکبر در سبک اہل الذہب گفت و کان رضی الله عنه یقول لا ینتمی الی
 الا بثلث تعجیلہ و ستادہ و تصغیرہ و مناقبہ کثیرہ شہیدۃ توفی ولہ من العسری
 ثمانیة و ستون سنة وقیل انه مات اسمی ما فی زمن المنصور بانی انتی در رسالہ
 زیدہ یگفتہ ادرام فرة اسما و قمر عبد الرحمن بن ابی بکر بود و اما در قاسم غزا خواہر شہر بانو و جعفر صادق را
 و وزن بود کی فاطمہ و خمر حسین اثر مہن امام حسن از لیلن وی اسمعیل متولد شدہ جمیعین خود را از
 اولاد ہین اسمعیل گویند و لیکن جمعی از خلفا حدیث مورخین درین نسب طعن کردہ اند و بعضی
 قصہ نمودہ در سبک اہل الذہب کہ طعن فیدہ طاعنن من النسابة و قد فیه

لا ی
 سبیل الحجاز

جماعة من اجلة العلماء والله اعلم بما هو الحق وكان الحسن ملك ببلاد المغرب
ثمة مصر والشام وافر القيمة وغيرهما انتهى گویم قوم بپره گزشت را میه ایشان که نه سب
اسمعیله را از در بقایای این طائفه هستند لیکن اموز ملک بدست ایشان نسبت در رساله دیر
گفته اولاد جعفر صادق بنود دیر و چهار دختر بود و عبدالله حسن و محمد اکبر و محمد اصغر و عباس و حمید و حسن
و عیسی و از پنج پسر عقب نه اند موسی کاظم و اسمعیل و محمد و یحیی و طه و یونس و علی
حریض و عیض نام قریه است در حوالی مدینه که علی انجاسا کن بود و عمر و را یافت و حسن عسکری را
در یافت و آنتی و با حمله مناصب جعفر بسیار است و کتاب جعفر و جاسه منسوب باوست حال این
کتاب در تالیف ابن خلدون شرح مذکور است و ما هم در لفظ العجلان نوشته ایم

الهام بن اهام شیخ الطور و آیه النور المستورین الامامة امین الشرف و الامنة

تقر مصباح الاسرار و جاجه الاشباح اکسیر فلزات العرفاء متعبار
لقول الکرماء صرکذا لا تکتف العلو لیه یحی الا فلاک المصطفی یة ابوالامنة الکلام
موسی کاظم علیه السلام بن جعفر الصادق رضی الله عنه و در بابک الذهب گفته
هو الامام الکبیر القدر الکثیر الخیر یقوم لیل و یصوم نهاره کتبت له ابوالحسن
و کان اسم اللون و کانت له کد امات ظاهرة لا یسع مثل هذا الموضع ذکرها
رشید خلیفه عباسی ادر گفت که شما خود را چه قسم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می گوئید
گفت اگر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خطبه بخواند شما کنه اجابت نمائید یا نه رشید گفت سبحان الله
با این خطبه بونست فخر بر عرب و عجم کنم موسی گفت آنحضرت خطبه بخواند ما کنه دانه ما دختران خود را
بوی تو انیم ما دزیرا که وی پدر ما است و نیز بر حرم شما و غل نشود و بر حرم ما می تواند در آمد پس
اقر ب هتیم بوی صلی الله علیه و آله و سلم از شما شنیده آن خلکان در و فیات الاعیان نوشت
قال الخطیب فی تأییم یعداد و کان موسی یدعی العبد الصالح من عباده و

سريرات الوجود ظل الله المجد ود المتطبع في مرات العرفان المتقطع من
 رخاوت الاكوان غواص بحر القدر يتجسط الفضل والكرم حاصل سر لرسول
 محمد س الارواح والعقول غاية الظهور والابحاد ابن جعفر محمد الجواد بن
 علي الرضا بن موسى الكاظم عليهم السلام ابن خاكان كنيته قدم الى بغداد وافدا
 على المعتصم ومعه امراته اما الفضل بنت الماسون فنو في بوا وحملت امراته الي قصر
 عمار المعتصم فجلست مع الحور وكان بروي مسند عن ابيه الى علي بن ابي طالب
 رضي الله عنه انه قال بعثني رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الى اليم فقل
 لي وهو بي صيني يا علي ما خاب من استخار ولا ندم من استشار يا علي حليك
 بالهجة فان الارض تظوى بالليل ما لا تظوى بالنهار يا علي اعد باسم الله
 فان الله بارك لا متى في بكورها وكان يقول من استفاد اخاف الله فقد استفاد
 بينا في الجنة وقال جعفر بن محمد بن يزيد كنت ببغداد فقال لي محمد بن مسلمة بن
 مهران وهل لك ان ادخلك على محمد بن علي الرضا فقلت نعم فادخلني عليه
 فسلمنا وجلسنا فقال حديث رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان فاطمة
 احصنت فرجها فحرم الله ذريتها علي النار قال ذلك خاص بالحسن والحسين
 رضي الله عنهما وله حكايات واخبار كثيرة وكانت ولادته يوم الثلاثاء
 شهر رمضان وقيل منتصف سنة خمس وتسعين ومائة وثق في يوم الثلاثاء
 خمس خلون من ذي الحجة سنة عشرين ومائتين وقيل تسع عشرة ومائتين
 ببغداد وقد فن محمد جده موسى بن جعفر رضي الله عنهم اجمعين في مقام
 وصلي عليه الراقي بن المعتصم انتهى كلامه ريبا كلفته امه ام ولد وكتبه رو
 جعفر ولقبه الجواد وزوجه الماسون ابنته اما الفضل وسببه الى الماهم
 المعروفة وثق في ببغداد لان المعتصم استفاد منه مع زوجته اما الفضل انفته

و در رساله زبیری گفته محمد بن علی رضا لعقب بقی باورش نیز از ان و قبل سکینه نوبیه بود از قبیل انباریه
 قطبیه منتصم عباسی او را بر کشت و در بغداد بر وضه جد خود موسی کاظم مدفون گردید و از ان
 داشت یکی ام الفضل دختر مامون دوم دختره از اولاد عمار بن یاسر و سید سرود دختر داشت
 علی نقی و موسی مرقع و یکی عقیله و از بن دو پسر علی موسی باقی مانده و سلسله نسب سادات
 رضوی پنهانی می شود به موسی مرقع است

الداعی الی الحق امین الله علی الخلق لسان الصدق و باب السلم صل

المعارف و منبت العلماء علی الایجاد و الابداع اتموخرج اصول الاختراع لبحجة
 الکونین و بحجة الدارین مفتاح خزائن الوجود تحافظ مکامن الشهود طبعه
 فضلاء الصدق و الصفا ابوالحسن علی الهادی بن محمد الجواد بن علی الرضا
 علیهم السلام و کان قد سعی به الی المتوکل و قیل ان فی منزله سلاحا و کتبا و غیرها
 من شیئته و او مضی لانه یطلب الامر لنفسه فوجه الیه بعدة من الاثر الیک
 لیس فیهموا علیه منزله علی غفلة فوجدوا وحده فی بیت مغلق و علیه مدرعة
 من شعر و علی راسه ملحقه من صوف و هو مستقیل القبلة بتر لمرایات من الثرائ
 فی الی حد و الی عید لیس بینهم و بین الارض بساط الا الرمل و الحصاة فخذ علی
 الصورة التی وجد علیها و حمل الی المتوکل فی حیث اللیل فمثل ید یدیه
 و المتوکل یستعمل الشراب و فی ید کاس فلما رآه اعظمه و اجلسه الی سجانه و
 لم یکن فی منزله شیء مما قیل عنده و لا حجة یتعلل علیه بها فاوله المتوکل کاس
 الذی فی یده فقال یا امیر المؤمنین ما کامر لخی و دمی قط فاعطیته و هو سفاکها
 و قال انشدنی شعرا استحسنه فقال انی لقلیل الروایة للشعر قال لا بد ان تلمس فی
 شیئا فتلا هذه الاية کما ترکوا من جنات و عیون و زروع و مقام کریم و نعصه

كانوا فيها فأكهبن كذلك واورثناها قوما آخرين ثم اشد نظم ياق احل
 قتل الاجال تحرسهم به غلب الرجال فمما اغلقتهم القتل به واستنزلوا بعد عرس
 معاً فلههم به فادعوا حقناً يا بنيس ما نزلوا به ناداهم صاخر من بعد ما تبرأوا
 ابن الاسرة واليتيم والحلل به ابن الوجي التي كانت منعمة به من دونها
 تضرب الاستار والكلل به فافصح القبر عنهم حين ساء لهم به تلك الوجي عليها
 الدود يقتتل به قد طال مما اكلوا دهرها وما شربوا به فاصبحى بعد طول الاكل
 قد اكوا به قال فاشفق منه من حضر على علي وظن ان بادرة تبذر اليه فبكى
 المتوكل بكاء كثيراً حتى بليت دموعه الحبيته وبكى من حضرة ثم اصر برفع الشراب
 ثم قال يا ابا الحسن اعليك دين قال نعم اربعة الاف دينار فامر بدفعها
 اليه ورده الى منزله مكرماً وكانت ولادته يوم الاحد ثالث عشر رجب و
 قبل يوم معرفة سنة اربع وقيل ثلث عشرة ومائتين وكما كثرت السعاية في
 حقه عند المتوكل احضره من المدينة وكان مولده بها واقرب من رأى وهي
 تدعى بالعسكر لان المعتصم لما بناها انتقل اليها بعسكرة فليل لها العسكر ولهذا
 قيل لابي الحسن المذكور بالعسكري لانه منسب بليها واقام بها عشرين سنة
 وتسعة اشهر ووقع في بها يوم الاثنين لخمس بقين من جمادى الآخرة وقيل
 الاربع بقين منها وقيل في رابعها وقيل في ثالث رجب سنة اربع وخمسين و
 مائتين ودفن في دار ارامته انتهى ما في ابن خلكان وقد نظم السيد غلام علي
 ازاد هذه الحكاية في الدفن الرابع من مظهر البركات اوله نظم واحد من
 عصاة الخلفاء + خصم للايمية الكرماء + واخره نظم لاما ناد صبيحة الامراء +
 ناوياً حسن خدمة الفقراء + وقال في السباك وكان اسمر اللون ومناقبه كثيرة
 ووقع في سر من رأى وله من العمر اربعين سنة انتهى درر سلازير يافته ما درش

سنان نام داشت در مدینه منوره روز جمعه یازدهم ذیحجه متولد شد متوکل یا معتز او را از سر و بنیاد
 بکشت و در سرزمین رومی معروف بسامره مدفون است شش پسر داشت حسن عسکری جعفر بن
 مادر حسن بن محمد الیاحدثیه نام دارد و حسن مثله که پیش پدر برادر موسی و محمد و علی را مقتول او
 جز از عسکری و زکی باقی نماند است گویم وی امام دهم است از امیر شاعراست و بعد از امام
 یازدهم نزد شیعه حسن عسکریست که در مدینه منوره و صدوسه و دو هجری متولد شده و کنیت او
 ابو محمد است و لقب خالص بابین صحت و بیاض بود و فاش در سنه دوسه و شصت و یک
 هجری اتفاق افتاد و در بست و شست سالگی درگذشت و بسامره مدفون گردید این خاندان که
 احد الاثمه الاثنی عشر علی اعتقاد الامامیه و هو والد المنتظر صاحب
 السرخ اب و یعوف بالعسکری و ابی هادی علی ایضا یعوف بهذه النسبة و کانت ولادته
 یوم الخميس فی بعض شهر رسته احدی وثلثین و مائتین و قیل سادس
 شهر ربیع الاول و قیل الاخر سنة اثنتین وثلثین و مائتین و قیل فی یوم الجمعة
 و قیل الاربعاء لثان لیل خلون من شهر ربیع الاول و قیل جمادی الاول
 سنة ستین و مائتین بسمرن رأی و دفن بجانب قبر ابیه و هذه النسبة الی
 سمرن رأی و لما بناها المعتصم و انتقل الیهما بعسکره قیل لهما العسکر و انما کنسب
 الحسن الیهما لان المتوکل اشخص اباه حلیا الیهما و اقام بها عشرين سنة و تسعة
 اشهر فکسب هو و ولده هلا الیهما انتهى و امام دوازدهم نزد امامیه پسر حسن عسکری
 محمد بن علیست عمر او نزد وفات پیر پنج سال بود و کان مر یوم القامة حسن الوجه و
 الثغر اقنی الالف صلیح الجملة و ربما کله لیه بکفته و نعم الشیعة انه غاب فی السواد
 بسمرن رأی سنة مائتین و اثنتین و ستین و انه صاحب السیف لقاؤه المنتظر
 قبل قیام الساعة و له قبل قیامه غیبتان احدیها اطول من الاخری انتهى
 گویم ابن زعم شیخه البطل باطلاات است دلیل از سمران قائم نشد و اهل سنت و جماعت

اوله و بر این این طایفه را که بر وجود و غیبت و انتظار او در کتب مذہب خویش ذکر کرده
 هیچ صحیح و سنن صحیح است بیصال نموده اند و قد ذکرنا طر فامین ذلک فی کتابنا کشف
 الالباس عما وسوس به الخناس و کتابنا صحیح الکرامه فی اثبات القیامه و الذ
 اتفق علیه العلماء ان المهدی هو القائم فی اخو الزمان عند قمر بلسا عه
 الکبری و هو مقدّمه اشرافها العظمی و انه یملأ الارض عدلا و قسطا کما
 ملئت جورا و ظلما و الاحادیث فیهِ و فی ظهوره اکثر من ان یخص فی
 هذا الموضع و قد الف فیهِ جماعة من اهل العلم رسائل شتی هی معروفة عند
 کل من یعلنی بالشمل ثم و یعرف الوقائع و باجملة این هر دو بزرگوار که حسن عسکری و محمد
 باشند در احواد اجماع و محرم و بعد و ننید بلکه اشعاب نسل بعد از علی هادی که ملقب بعلی نقی
 بن محمد تقی است از جعفر زکی شده و باین حساب مجموع ائمه اهل بیت که در اسلاف این
 دو را فاده می در آیند ده امام کرام اند و الحمد لله الذی اخو جفی من اصلا ب هو لاء
 الائمة و ارحام تلال الائمة صفوة الامة و جعل اصلا بهم و ارحامهم
 مسلمات و منات قانتات ثبات و ابکا سر و ابغی ذریه دس له الکریم
 فی نسلاهم الی یوم القیامه علانیه و جهارا اللهم کما حسنت اسلافنا و اخلاقنا
 فحسن اولادنا و اخلاقنا انک علی ما تشاء قدیر و بالاجابة جدید

زین المفاخر و البجرات الزخیرة السادة و فخر القادة جعفر زکی بن علی نقی بن محمد

رحمهم الله تعالی رحمة واسعة

معروف بکتاب مستخرج شرف الدین نساب گفته جعفر در نسب کا نویسیست بلکه بواسطه طعن
 و محبت امامت محمد مهدی بر حسن عسکری کرده اما سید او را کتاب مشهور کردند حال آنکه و سید
 درین طعن صدیقین است زیرا که بعد و میت محمد و روح بی مثل شایسته و پس جعفر و درین طعن

صاوق و مخالف او کا ذب باشد در رساله دیگر گفته اولاد او سه گونہ است یکی از عبد اللہ و عبد اللہ
 و عبد العزیز و ابی اسیم و حسن و محسن و محمد و احمد و موسیٰ و نسامین و از عقب ایشان اختلاف است
 در م عباس و عیسیٰ و احمد و اسحاق و ایشان با اتفاق نسامین معقب نیستند سوم علی اشقر کہ
 سید نقبای بغداد بود و اسمعیل کہ نیز در بغداد بود و یحییٰ کہ از حجاز بہ اراکلام آمد و طاہر و
 ہارون و ادیس و عقب جعفر از ہین شش پسر باقی ماندہ چنانکہ در عمدۃ الطالب ذکر کردہ است

سید السادات علی اشقر بن جعفر بن علی

ایشان را سہ پسر بود عبد اللہ و جعفر و اسمعیل و در عقب جعفر اختلاف است و عقب علی مختار بود

سید عبد اللہ بن علی اشقر

او را یک پسر بود سید محمد نام تمام نسل او از وی است و خاندان او در بغداد مشہور با کابر بودہ
 و نقابت مشہد کاغذین نقلی بہین سید محمد داشت

سید محمد بن سید عبد اللہ

او را پنج پسر بود ابو القاسم و یحییٰ و علی و عیسیٰ و محمد و عقب وی از ایشان باقی ماندہ و در
 مقابر قریش بغداد مدفون اند

سید احمد بن سید محمد کور

او را یک پسر بود کہ از وی عقب ماندہ سید محمد نام اول کسیکہ از بغداد برخاستہ سکونت بلدہ
 بخارا گزیدہ سید محمد است بعدہ چہار پشت او در بخارا اقامت نمودند و اللہ اعلم

سید محمد بن سید احمد

او را یک پسر بود کہ از وی عقب ماندہ سید جعفر بخارے

سید جعفر بن سید محمد

او را یک پسر بود سید علی بن محمد بخاری و او را نسل از سید جلال اعظم گلرخ ہاست ماندہ

سید علی بن سید جعفر

پیش سید جلال اعظم بخاری نام دارد اول سبکیه از بخارا برآمده سکونت ملتان و اچا ختیای
کرد سید جلال است -

سید جلال اعظم بن سید علی موبد

خسبتین از بخارا برآمده و در ملتان بخانا فقه شیخ الاسلام بها و الدین زکریا اقامت گزید و
کان ذلک فی سنة ست مائة و ثلثین و خمس و ابد چندی از خدمت شیخ مخلص گشته
درخت اقامت در بهکرا انداخت و باز به خاتون دختر سید بدرالدین بن سید صدرالدین خطیب
بهکرا عقد نکاح بست بعد از بهکرا برخاسته در اچا ساکن شد مقبره او در بخارا است نام اصلی او
حسین است و کنیت ابو عبد الله و لقب سید جلال اعظم گل سرخ و مولد بخارا عقب او چهار پسر
علی و جعفر و ادراس و هر دو دختر از شاه بخارا بود علی همراه پدر در ملک سندان و جعفر به بخارا
بگشت اولاد او پنجاست و سید محمد غوث مادرش بی بی زهره مذکوره است و سید احمد کبیر
مادرش بی بی فاطمه دختر و گیر سید بدرالدین مذکور بود و عقب علی از یک پسر سید بها و الدین
حکیم است و ایشان بسادات بهائی مشهور اند -

سید احمد کبیر بن سید جلال اعظم گل سرخ

و این همان سید احمد کبیر اند که عوام و جهل مسلمانان هند گاو نذر برای ایشان فرج می کنند
این ذبیحی شرعاً حرام است نظام و تفسیر نیشاپوری گفته قال العلماء لوان مسلماً ذبح بجهت
و قصد بها التقرب الی غیر الله صارت ذبیحه و ذبیحه صورتی است و نه ذبیحه صورتی است سید احمد کبیر را
دو پسر بود یکی سید جلال الدین محمد و جهانیان جهان گشت از لطن بی بی خوند خاتون دختر سید
معروف بن سید یزد بن سید بدرالدین بهکری ده هم سید صدرالدین محمد را جو قتال اولاد سید
در بهرند است -

سید ابو عبد الله جلال الدین قطیب عالم

معروف بن محمد و جهانیان جهان گشت بن سید احمد کبیر رحمة الله تعالی و اولادش شب بر است

در سنه هفت صد و هفت هجری بود و در تاریخ فرشته نوشته پرش در هفت سالگی او از شیخ
جمال نجندی که از مریدان شیخ بهاء الدین ترک باب و در ده پرست بوس او شرف ساخت شیخ
جمال گفت تو آن سپهر سے که خاندان خود را تاقیامت منور دارے سید جلال الدین عالمی تهر بود
در علوم عقلی و نقلی مشقت بسیار کشیده و مقید بان بود که مرید یک کسی نشود و بجای دیگر رجوع
ننماید می گفت جمیع مشایخ و فضلا را باید دید و از هر کدام نصیبه و حقیقه باید ربود و از پدر خود خرقه
خلافت یافت و بکاتب که و مرید مصر و شام و بیت المقدس و روم و عراقین و خراسان و
بلخ و بخارا سفر فرمود و چندین سال کرد و از آنجمله شش حج الکبر نمود و در مدینه منوره سلطان العلماء
استاذ المذنبین شیخ عقیف الدین شافعی سین را دریافت و مدت دو سال بخدمت وی مانده
شده عوارض و غیره پیش او گذرانید گویند عقیف الدین خرقه از شیخ رشید الدین ابوالقاسم محمد بن
پوشیده بود و وی از شیخ ابوشیخ شهاب الدین عمر سرور دی یافته و همچنین در انهای سفر صحبت
شیخ حمید الدین محمود حبیبی سمرقند سے رسیده از وی خرقه و فیض ربود و وی از شیخ محمد بن برائیم
نساجی و وی از شیخ نظام الدین ابوالعطار بخاری گرفته بود و گویند سید جلال الدین در آنجا
سیر و سلوک سے صد و چند اهل کمال را در یافته و از بگنان فیض کلی نصیبش گشت الی قوله
کمالات و حالات وی در کتاب سبطی شرح و بسط تمام مرقوم شده الی قوله مجد و ابن بارت
سردر کائنات سرفراز گشته گفت السلام علیک یا جدی آواز شنید و علیک السلام
یا ولدی و پس از آن سفر برگشته چون باچه رسید و رفتاد و هفت سالگی ملین شده روز بروز
ضعیف می شد تا روز عید قربان بعد از اذای دو گانه ازین جهان بجهان جاودانی انتقال
نمود و در همان بلده مدفون گشت انتی مختصا در مقبره ایشان نوشته که نعمتهای باطنی و
اجازت خرقه از دست مشایخ یافته اند بخلا آنها یک سید احمد کبیر الدین ایشان هستند دیگر سید
بهاء الدین عم ایشان و شیخ کرک الدین ابوالفتح و سید اوجا الدین و شیخ قوام الدین و شیخ
نصیر الدین چراغ و بلوی و شیخ عبدالامد یاقسی کلی و شیخ عبدالمد طرسه و شیخ ابوالحسن کازرونی

شیخ نجم الدین اصبهانی در شیخ نجم الدین کبری الی غیر ذلک من العلماء و الشیخ و دبر بگذر حیات
 دنیا و کثرت اساتذده و شیوخ معروف شدند بعد و هم جهانیان جهان گشت احوال تفصیل
 ایشان در کتب سیر صفیه مسطور است و در صحیفه کتب تواریخ مذکور مثل اخبار الاخیار و تاریخ مختصر
 و جز آن و شهرت ایشان مستغنی است از ذکر فضائل و مناقب عوام بلکه خواص اهل هند
 می گویند که آثار شریفه نبوی و سنگ نقش پای مصطفوی که در دلی است آورده ایشان است
 لکن روایتی از سنت صحیح نزد محدثین بدان ثابت نشد که در غیر د اعتماد و اعتبار باشد و در
 حدیثی نیامده که نقش پای مبارک بر سنگ چسبیده باشد اما صوفیه که قومی خوش عقیده و صاف دل
 نیک گمان به کس و نا کس اند در اثبات این قسم خیر با بجا اند و الله اعلم و ثقات سید
 جمال الدین دهم و یحیی بن محمد و در شتا و پیچ گردیده سنگوحات ایشان سوزن بودند و
 و اولاد سید پسر اول سید ناصر الدین محمود مادرش دختر سید محمد غوث بود و دوم سید عبداله مادرش
 دختر سادات دلی بود و سوم سید محمد اکبر مادرش دختر سلطان روم بود و سید عبداله مادرش
 و اولاد سید محمد اکبر دهم روم مانده و اولاد سید ناصر الدین در هند و هندست و اگر چه اولاد ایشان
 در ایچ محل ملتان بوده اما مشهور به بخاری هستند نسبت باصل وطن خود و این نسبت بسیار خوب است
 زیرا که محمد بن اسماعیل بخاری صاحب جامع صحیح که امیر المومنین بود در علم حدیث از انبیا برخاسته
 اگر چه وی عجمی الاصل و ایشان عربی الحمد هستند **شعر**

فی اجماع نسبتی بتو کافیه بود مرا بلبل نهین که قافیه گل شود لب است
 قسائده کتب انساب در بیان نسب مخدوم جهانیان جهان گشت گونه مختلف
 واقع شده در تذکره السادات بعد از جعفر زکے لطف به کذاب سه پدر ذکر کرده یعنی
 جعفر بن محمود بن احمد بن عبداله بن علی اشقر و در تنجیل الانساب چهار پدر ذکر کرده یعنی
 جعفر بن محمد بن محمود بن احمد بن عبداله و در انوار العارفين دو پدر ذکر نموده یعنی
 جعفر بن محمود بن احمد بن عبداله و در رساله زبیدی جاتی دو پدر گفته یعنی جعفر بن

محمود بن احمد بن عبدالسدود در جاسے دیگر چار پور نوشتہ جعفر بن محمد بن محمود بن احمد بن محمود بن عبدالسدود خزانہ جلالی سلسلہ پدر گفتمہ جعفر بن محمد بن محمود بن احمد بن عبدالسدود این بدان مانند کہ در نسب نبوی بعد از عدنان اختلاف است و درین رسالہ فرغ نامی مطابق روایات رسالہ دیدیم کہ نزد سادات بخاری است و این حد منقول شدہ آمدہ نوشتہ شدہ و لکن این اختلاف اگر تخیل صحیحہ ہر سند مندرج می تواند شدہ و در تاریخ فرشتہ بذکر سید جلال بخاری حد محمد درم جانیان گفتہ و سہ ابن سید علی بن جعفر بن محمد بن احمد بن محمود بن عبدالسدود بن سہ اشقر بن جعفر بن علی ہادی است و باین حساب چار پدر می شود و این مطابق رسالہ زیدیت است و السد اسم ترمذی محافل حضرت محمود در کتاب تقصیر نیز بعد از این ثبت ہوہ شدہ فارغ الیسر

سید ناصر الدین محمود بن سید

جلال الدین بخاری محدوم جانیان جان گشت سہ زن در جلالہ کفاح در اور و در و حکم اسخج منکمما الکثیر الطیب کہ در دعای نبوی سہی فاطمہ علیہا السلام و اوست اولاد کثیر از انار و زنی روزگار ایشان شد بہت و سہ فرزند ہر سید بن سید ہر سہ و سہ دختر از انجسد پنج پسر قطب مشہور شدند سیکہ شیخ حامد کیر و دم سید عالم الدین سوم سید شہاب الدین چارم سید آجیل عظیم سید فضل السدود نام بعض فرزندان این است سید برمان الدین سید علا الدین عرف بندر گے شیخ الاسلام قہودی در بلدہ قنوج متسل مجد را جگیر است و در ثمرہ سعادت ظنون دختر سادات دہلویہ بود و سید شرف الدین و سید نظام الدین و دی لاد کدم و مادرش دختر بقال بود و بادشاہ دہلی چند سیرہ با ایشان از کوشک خاص بخشید دہلوی ہم اولاد شدہ و اینہا مشہور سادات کوشکی ہستند اولاد برمان الدین در گجرات است از نسل دختر ملک حق کہوکر زمیندار گجرات و معز ارش بر فاصلہ سہ کردہ از احمد آباد واقع شدہ و یہاں اولاد و سہ سکونت دارد و محمد طبرچان در سلسلہ ہجری وارد احمد آباد گجرات گردیدہ زیارت معزرات این

بزرگواران سعادت اندوخت و اولاد ایشان را دریافت مساجد و خانقاه و غیره قبال بود
 هنوز برقرار است و اولاد سید شرف الدین و رلواح اچکه که قریب از سبزین ملتان است سکونت
 دارد و بخدا و خیران سید شرف الدین بی بی تاج الملک بود دیگر سعادت بی بی هر دو بدفیات و رعقد
 نکاح سید سزا الدین بن سید علاء الدین رسولدار در آمدند و در ایشان بی بی تنگنی دختر سلطان
 حسین النکاه بود و اولاد سید حامد کبیر در هند باقی ماند

سید حامد کبیر بن سید ناصر الدین محمود

بجای پیر سجاد نشین شد و پسر و یک دختر داشت سید بها و الدین و وی لا ولد کرد و سید
 رکن الدین ابو الفتح و بی بی مریم مادرش بی بی خودند دختر سید شمس الدین بن سید محمود غوث بود

سید رکن الدین ابو الفتح بن سید حامد

سند نشین چهار بالش سیادت مشیخت بود و همگانه افاده و استفاضه کرد و داشت چهار پسر و سه
 دختر و بکار خود گذاشت سید جلال ثالث و سید محمود که اولادش در اچ محل ملتان است و سید
 ابو القاسم مادرش بی بی منی دختر پادشاه شمس بود و سید محمد معروف بکیمیا نظر مادرش مراد خان
 دختر ملک و او و خان بن میر علی النکاه بود و بوجو مادرش بی بی میوند از سادات دہلی است
 و بی بی تاج الملک که در حباله نکاح سید عماد الدین بن سید حاجی بن سید حسین بن سید
 علاء الدین رسولدار در آمد مادرش بی بی دوی دختر سید دولت بن سید شمس الدین بن سید
 محمود غوث بود و بی بی خجست خاتون رحمہ اللہ قالی وایا بن جیبا

سید جلال ثالث بن سید رکن الدین ابو الفتح

وی سجاد نشین پیر بزرگوار بود اول کسیکه از اچ محل ملتان برخاسته منزل بدلی کرد و است
 و در ج نقل مکان خجست ایامی اخوان بود و بهلول شاه لود سپه پادشاه دہلی به میت ارادت
 بسید جلال ثالث داشت و داشت ایشان را از ملتان بدلی آورد و سر کار تنوچ را در تیمول اقطاع
 ایشان کشید باین رگیز حضرت ایشان از دہلی قدوم بقنوج جاگیر خود آوردند و از آن از

این بلده مسکن اخلاص ایشان گردید سید جلال چهارم پسر داشت یک سید علی دوم سید
 راجو سوم سید شعیب چهارم سید جعفر اولاد سید جعفر در سکه پور مضاف نصر پور صوبه ششم سکونت
 دارد و اولاد بقیه در قنوج و محلات او مزار شریفین سید جلال در قنوج است یزاد وین بزرگ
 به در قبر ایشان گنبدی رفیع و قبه منیع ساخته اند که هنوز باقی است کبره قدیمه مذکور اینست نظم
 این سده بلبل که از حج غیر ترست دین طاق بی نظیر که باز سب و زیورست
 گشته بنا بهمد هایون حسین شاه کافاق از جمال کمالش منورست
 تعمیر کرد شاه هری خان فتح جنگ کاندز زمان جهان همه او را سحرست
 هشتاد و یک و هشت صد از حیرت نبی تاریخ شبت گشت نهمه سپهرست
 عوام این قبر را روضه محمد و جهانیاں جهان گشت می خوانند و این غلط است زیرا که
 مزار سید جلال ثالث است نه مزار سید جلال الدین بخارسی و این هر سه خان بانی روضه
 مذکور صوبه قنوج بود از طرف سلطان حسین بن شاه ابراهیم شرقی بادشاه جوپور
 در وقت اوسطت هندوستان تقسیم بود در شرق و غرب بقعه بزبان سکندر لودی سلطنت
 جوپور شامل سلطنت دلی گردید و در فساد یک شدان الا رض الله بوی را ثامن ایشاه بعد مدت
 و راز این قبر و باخطاط آورد سید عباس علی قنوجی شیعی مذهب تعمیر و سه پردخت و تاریخ
 این بنای ثانی چنین گفت نظم

این روضه اطهر و منور ثالث لقب و جلال حیدر تعمیر شد هری جو بنو د
 هشتاد و یک و هشت صد بود کوزل از زمین شکسته تعمیر دگر شکسته بسته
 عباس علی کی از اولاد خلف صدق است و آل جا سه دو صد و نه و یک هزارست
 از جبر رسول نامدارست غرض که زالد از چهار صد سال کامل این بلده مسکن موطون
 سادات بخارسیست و هر چند نظم هر دو تاریخ کاشی نیست و تا واقع از علم شعر گفته باشد لکن
 مفید نه تعمیر و زمان سید و صوفیست و هو المراد فی هذا المرصاد

سید راجو شهید بن سید جلال ثالث

وی بجای پدر سجاده نشین سرکار قنوج بود و یازده سپهر است سید جلال رابع و سید تاج الدین که لاوله و گذشته و سید علاء الدین مادرش اسم و لید و سید یحیی و سید کھوان و اولاد این هر دو در حاجی پور و مینا پور ضلع مظفر آباد پشته سنگ نیت اختیار کردند و سید احمد و سید برهان در گجرات رفته رحل اقامت انداختند نسل ایشان همانجا است و سید محمد و سید علی در طفولیت بمرد و سید در ویش و سید بولاقی منقرض و اخیر گردیدند.

سید جلال رابع بن سید راجو شهید

بعد پدر سجاده نشین گردید و تبرکات مخدوم جهانیان را که در قنوج بود و مشغول بالاستحقاق گشت برادرش سید علاء الدین مخصوصت برخاست آن اشیا را از و بستند و خود را سجاده نشین خواند سادات گردانید سید جلال رابع از کمال علم و همت آشمار پرست را ترک داد و بختی پرستی گرا شد و تا نیکو گردان را پرستید و برگرد کار مردان گرد رسته و از محله شیخا که سکون قدیم بود برخاست بجهت شیخ پوره قریه نقل گرفت تا جلال اخلاف ایشان در همین محله سکونت پذیر ماندند سید رحمه الله تعالی را چهار پسر بود و سید تاج الدین و سید مبارک و سید کمال الدین و سید جمال الدین و دو دختر تکیه فاطمه بی بی و دو هم چند موربی بی و سید بر ملاک قدیمه خود که از پدر بزرگوار بکسر رسیده بود و تصرف داشت و متغنی بود از طلب و جود معاش

سید تاج الدین بن سید جلال الدین رابع

ایشان را نیز چهار فرزند بود و سید لیه و سید فیض الله و سید راجو و سید حامد و حامد لاوله بود

سید لیه بن سید تاج الدین

عقب ایشان از چهار پسر باقی ماند سید علی الصغر حضرت ایچی سید اسمعیل سید علی اکبر سید عبد الله

سید علی الصغر بن سید لیه

چهار فرزند داشت سید سلطان سید کرم علی سید محمد علی سید لطیف علی

سید الطاف علی بن سید اہی

ایشان را سه پسر بودند سید غریب العبد سید غلام علی سید بهکازی رودی لا ولده بود و غلام
را یک دختر بود که در کتاب سید صفیه الدین بن سید عبدالوهاب بخاری رفت

سید عزیز الدین سید لطف علی

اوراد و پسرو یکس دختر بود و سید لطف آمد و سید هایت علی و اولیا بی بی و عقد او با سید برکت الله
بن سید کمال بن سید پیر بخاری صورت بیست مادرش بی بی سکه و خرنسید جعفر بن سید بدی
بن سید الد و بی بخاری احمد پوری است و ناو رسید هایت علی از نسوان حیدر آباد و کن بود و
وی لا ولد بها پنج بگذشت و مخاطب بود و سید هایت علی خان دلی خنک و سید لطف آمد و سرور
حیدر آباد و نزد برادر اقامت گزین بود تا آنکه بهانجا انتقال فرمود

سید لطف الدین سید عزیز الدین

ایشان را یک پسر و یک دختر بودید اولاد علی خان و بی بی بشارت که در جباله انکی سید علی
بن سید کرم علی بن سید علی اصغر عرف سید اچھے رفت مادرش بی بی قریح دختر سید یار علی
بلور سیت بلور قصبہ الہیت وہ کہو سہ قنوج چند سے از سادات در انجا استوطن اند و مذہب
شیعہ دارند غالباً روح تشیع و سادات بخاری تنبیہ از زمان سید علی اصغر بن سید کرم کردہ
سید لطف الدین مشیع ہو و در بردارن ہدایت علیہ نیز۔

سید اولاد علی خان انور جناب بھاور

بن سید لطف الدرد محمد رست و بسیار دست جمعی و شرافت آیاتیه و امارت عالی مشهور
در حیدر آباد دکن در سرکار نواب شمس الافغانها با در مرحوم داماد نواب نظام علی خان بهادر
صوبه دکن اقتدار تمام بهرسانید و بخت نواب انور جنگ بهادر متاثر شد قلعه گن پوره در جاگیر
داشت درین قرب زمان سیر احمد علی صاحب سلطنت قالی از حیدر آباد بکاتب حروف
نوشته که انور جنگ بهادر یک از امرای سرکار نظام الملک والی حیدر آباد دکن بود و از اقربا

اسیر کبیر از ابوالفتح خان شمس الامرا بهادرمرحوم و تعلق بخاک روپیه و جمعیت هزار سوار
 و پیاده داشتند و موضع من بیل و سبیل کثیره و غیره جاگیر خاص ایشان بود و سید
 عزیزالدخان مجد النور جنگ بهادر و نسل سید جلال بخاری برادر عم داد اسیر کبیر فرمودند
 اسیر کبیر از اقارب نظام الملک آصف باده و در سراسر امای دولت آصفیه است که بنتم
 شوال ۱۰۸۰ هجری بمهر نمود سال انتقال نمود و فرزندان شان بجای پیر خود و بعضی متصرف
 ملک و اقطاع خود هستند انتمی کلامه گویم جدا محمد این بنده نه سبب شیمی داشت و باریا حیدر آباد
 بفتح آمد و در هر نوبت فرزند می ستود گردید یک پسر و یک دختر گذاشت سید اولاد حسن بخاری
 تنو بی بی منول که نکاح او با سید پناه علی بن سید امام بخش بن سید ابودید علی شد و یک
 پسر و دو دختر زانید سید حسین علی مرحوم و دختران بسادات موهان علی پور چرخ که متصل کلپی
 منسوب شد و خطبه سید اولاد حسن با و خیر سید پیر علی بن سید قطب الدین بخاری قرار یافته بود
 اما بوجو تشیع پزیرا کرد و دختر شسته محمد عوض ساکن بالنس بر سبیل را و عقد خود را در و اما در این پسر
 و دختر هر دو بی بی وزیرین و دختر سید الطاف علی عرف نیچ میان بهکرے صفی پور سے بود
 نه سبب شیمه داشت نجات الله عن سبب آفهم و سبب آفهم فانه درین نزدیکی میفرمایند
 صاحب ۴۴ اسعوم شمس بخاری بمیر سید علی صاحب حیدر آبادی نوشته اند که آنچنان احوال انور جنگ بهادر
 استفسار فرموده اید صورتش اینست که انتقال نوا به صاحب موصوفت و محمد سکندر رجاء شده بنده
 برافوق نوجوان بود و مده هجده سال عمر داشت نوا به صاحب در وادار سیر مومن و لیاقت سمر
 مدغون شده اند و انور بخیر خان تیج جنگ اول از سر کار نواب نظام علی خان بهادر مدح جمله جمعیت
 تنخواهی یافتند و قتیکه شادی ابوالفتح نواب شمس الامرا مرحوم خلق تیج جنگ بهادر با خواهر نواب
 نظام علی خان شد و معرفت امیر الملک و در بعض تنخواه ملک پیما و در وادار روپیه عینایت شد و وطن
 نواب شمس الامرا شکوه آباد است ایشان لا روج اول بهو بی صناعه از قریب اهل وطن بودند و انقدر
 معلوم است که انور جنگ بهادر از خوشنودان بی بی صاحب هستند شمس الامرا بهادر و حصول ملک

چند اشخاص را از نواب نظام علی خان بهادر خطاب دلهانیدند بمجلس آن سیکه میر
اولاد علی خان اندیشان را نیز خطاب نواب انور جنگ بهادر حاصل شده و هم
علاقمند پنج لک روپیه مرحمت گردید و بآئین از قراعت داران بهوجی صاحب کتبخانه شدند
و در شمار ریشته داران آمدند و چند مواضع در جاگیر یافتند و با والد بنده و قبله گاه
آن بنیان که ماهیة نکو از یک سده کاریم دوستدار بودند مجلسی شان برابر مجلس اے
شمس الامراء بهادر بود و ملحق مسجد مغل خان کوئوال شهر بعد انتقال انور جنگ بهادر
خانه و جمله سامان شان ضبط شد در اینجا اولدمر دنگ در وطن اصلی خود که شهر قونج است
از برادری خود اهل و عیال داشته اند لکن کسی از آنجا در اینجا مدد در کان انور جنگ
بهادر تا یکت فیلقا نه مانند سپس مندم گردیده و در باغ و جلوه خانه رشید الدین خان
منفرد شامل گشت دریافت حال مواضع جاگیر انور جنگ بهادر از دفتر کتبخانه امیر کبیر ممکن است
این دفتر و علاقه نواب بشیر الدوله بهادر است از آنجا این حال با تفصیل دریافت
باید فرمود آنچه معلوم اینجا نسب بود نوشته آمد فقط

سید اولاد حسن بن نواب سید اولاد علی خان انور جنگ بهادر مرحوم

والد ماجد محمد رستور عفا الله عنه مهر سپهر ولایت کبری کوکب دری اوج هایت عظمی امام اهل سنت
و جماعت علامه و ویلافت و براءت سلا اهل بیت مبارکیت و وصیت الشاهد لاسرکاب
الشهود و آل الحجة علی ذوی البی و معروف حدود الحقائق الربانیة و متنوع اجناس
العالم النورانیة عنقاء قاف الکرم القائم فوق مرقاة الهمم و ساء الامامة
محیط الامانة رأس الموحدين و سید المتبعين خاتم الکتاب العزیز و السیة الطاهرة
و متحد و مقبائل السادة المکومة المحترمة قطب رحی الوحید و مرکز دلائل الشهود
کمال النشأة و منشأ الکمال جمال الجمع و مجمع الجمال الخادف الملائكة المصطفوة

والمحقق بالاسناد والمرتبطة بالاسم الاعظم الالهى الحاقوى المنشأة الغيل المستاهى
ولادت با سعادت و در سنه ۱۰۰۰ هـ و در شهر بروج و در احوال اکتساب فنون لغت
فارسیه و در وطن و نواح و سکه نمود و اهل کتب و تفسیر را بمقتله درس بقیة السلف خیر اختلف
شیخ عبدالماسط قنوی قدس السد سره که از اعظم فضلا و مشایخ این بلده قدیمه بودند حاصل فرمودند
و مؤلفات استاد خود را در جهان زمان طلب علم برای خود بدست خویش اقتساع نمودند چون عمر
شوراء بمجاوزه مرزیه شرق کسب علوم و در بعض بلاد مشرقیه مثل کنه و غیره رسیده تلمذ بمولوی
محمد نور و مرز حسن علی محدث و دیگر اهل علم و فضل کردند و در فضائل رسمی از بهانی و معانی
شانی عالی هم رسانیدند ناگاه ذوق تحصیل علوم کتاب و سنت دامن دل گرفت در سنه ۱۰۰۰ هـ
بدارالعلم دلی شافقند و بخدمت شاه رفیع الدین بن شاه ولی المد محدث و ملوی زانوی استفاده
تکرره کتب حدیث و تفسیر اسلسل گردانیدند و اکثر مؤلفات استاد بدست خویش نوشتند که
هنوز در کتابخانه موجود است و سند و اجازت بعض کتب سنت و دعوات و وظائف و آثار
از عمده المفسرین و خاتم المحدثین شاه عبدالعزیز و ملوی فرافقند و بیخی نهال استعداد حضرت ایشان
بترتیب این بزرگواران سر فلک کشید و قوت علیه و علمیه التوفیق غنی عجیبی روزی گردید
که حسب تشیخ در نظر حق بین باطل و امان و در شرب اهل سنت و جماعت جلوه صواب کرد و در رد
بدعات این طائفه رسائل نوشتند و عمارت بسیار از جنس امام باقره جات و منصبای تعزیه و
جز آن با خاک برابر ساختند و در بدل آن لبران ساجد مدارس پر داختند و درین میان
انجمن بریلوی که برهما دبسته با جماعه از علما و صلحا ساخته و گردن جناب ایشان نیز بحیثیت جلا
بر دست سید صاحب موصوف نموده در چند خوده شرک سیر و سفر ماندند و خون جهاد در
راه خدا مؤوی ساخته با اجازت و خلافت بطن آمدند و کثیر و جم غفیر را از اهل اسلام و سکنة بلاد
مختلفه و نواح متفوج با عانت غازیان و ابرار حاجیان و تقویست بماندند و بعد از انقضای مال
بزرگ آشتی پیدا نمود صاحب از مقام پختار یوسف زلی پانزدیم و یکصد و پنجاه هجری مکتوب

ایشان نوشتند لفظ وی ایست سیادت آب مناقب الکتاب نقابت انتساب علم
 تعالی آنچه از مصروفیت خود در تبلیغ احکام رب العالمین ترقیم نموده بودند موجب فرحت
 بسیار گردید چنانکه الله خیر البیِّن او بر هر یک از مؤمنین مخلصین خصوصاً علمای اعلام و شیخ
 ذوی الاحترام لازم است که احکام حضرت جواد را بر بندگان و سلسله شایع و ذوالع گردانند
 و بر راه استقیم که موجب حصول رضای رب کریم است مستعد و مضبوط سازند و اینجانب از
 دعوت اهل سوات و بنیر غیره اضلاع این طرف فارغ شده برای پیش نمودن مقصود
 از ازاله کفر و فساد بپنجتار رسیده است انشاء الله تعالی غفریب ابواب نصرت فتح بر مجاهدین پاک
 مفتوح خواهد شد انتهی بمقصود لیکن از آنجا که در کرم تقدیر شیت امر جهاد مقدر نشده بود و بعد
 رسیدن مساکر جهاد در پنجتاران جمعیت پریشان شد سید احمد موصوف با یاران و جماعه
 مجاهدان در آن معرکه جرحه شاد و شمشیر زدند و صلحای آن جنود و ملاک خود مثل جنرل
 مولانا محمد اسماعیل بن شاه عبدالعزیز بن شاه ولی الله محدث دهلوی و غیره و آب تنغ افغانه
 ناسنجا و کفار و کفر و غوطه زده سرانجامه کوشه و سبیل بر آوردند و تفرقه عظیم در جماعه مسلمین
 راه یافت و هر یک بنابر شهادت بانی مبانی این هایت بجای خود پاشگشت و شست
 بناب ایشان نیز قدم اقامت بطن بالوت فوج افترزند و تعلیم صحاب و ملقین اجناس
 گردید حق تعالی قبول خاص و عام بخشید و در نظر مردم بسے موقر و مکرم و مجد و عظم گردانید و در
 مواظبت و نصلح ایشان برکت نمایان ارزانی داشت تا آنکه طالبان بسیار از فروغ چهره
 ایانی چراغ دل افروختند و آلات و اشیاء ضلالت را تا آنجا که دسترس شد پاک بپوشتند
 و الله یختص بر رحمته من یشاء و چنانکه اقوال و افعال ایشان مؤثر آمد همچنان بلکه زیاده بر
 تا لیفات دنییه کار کرد و عالمی بطالع آن از ضیق ضلالت بفضاس هایت رسید و لک
 فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذوالفضل العظیم در مزاج تفاوت امتزاج تشیع
 و اتباع سنیة و تقدیر آثار و اخبار نبویه بفاست قصود بود هرگز روا دارا و ادنی عدول

ابر عاوه و شریعت حقه بحق خود و یگنان نمودند و همواره همت بلند نمشت بتعدیل قسط ملت
 می گماشتند از عادات و مراسم اهل عجم و طوائف اشتراک و برع ایشان بخاطر شریعت
 استنکاف تمام بود و در ارشاد و عباد و اصلاح فساد و احکام احکام دین و تأسیس شرع
 بسین اہتمام تمام وضع فلک حق تعالی در دلہای عامہ و خاصہ از طرف ایشان سبب عظیم
 بخشیدہ بود و علمای سواد در برابر ایشان تاب مقاومت و مکالمت بر ر حق نمی آوردند و
 بعامہ چہ رسد امر را ہم از ایشان ترستہ بخاطر بود و جبہ انقیاد در گفتگو چارہ کار نداشتند
 حق تعالی شامل زیر بار حسن صورت را با طهارت سیرت و سربست بر اہل ایشان جمع نموده بود و
 ظاہری با صدق باطنی فراہم داشتند کہ آفات و غوارق حادث ہم بسیار از ایشان بوجود
 آمدہ از انجملہ آنکہ یک بار پادشودہ آتش فروخت و اثر سے از نار سپید آیند و دیگر بستانی را
 برای مصلی پسندیدند بعد چندی ہما نجا عید گاہ مسلمانان شد دیگر مسجد جامع قنوج کہ از عمر سے
 دراز و بریان افتادہ بود و بدست تصرف ہندو ناما بہود بود برای وی دعا کرد و بعد وفات ایشان
 مبعہ دران قائم گردید بنای این مسجد بعد سلطان ابراہیم شرقی در سنہ ہفت صد بود و
 در سیم تعمیرش در سلطنت مجری بعد طفولیت ما گردیدہ ام و زمانہ جمعہ بہین جا گزاردہ می شود و آنکہ
 تحمید نادر ہزار کس از عامۃ ہند و اہل سلام از نصیحت و اندرز ایشان مستی شدہ باشند
 آلاک پدر و متروکہ ادراکہ در وطن رحید را با و کین بود یک قلم ترک کردند و چون آنکہ کتب سبب شدہ
 و حکم دینی السماء و دقلم و حاق عدون تمام عمر بتوکل گذرانیدند و نوکری اسیری نکردند حکام
 وقت خدمت افتادہ صدر الصدوری می داد و ند قبول نمودند و نظم شاہ مارادہ دہشت نمود
 رازق مارنق بی منت دہدہ و چہنین از مریدان و محققان چیرے از اندرون نیارستانند
 سہن خلی نقیس مزاج خوش طعام پاکیزہ لباس عالی رکان رفیع الشان بودند و این حال
 بران ماند کہ شاہ عبدالعزیز دہلوی در لبستان الحدثین بذیل ذکر امام مالک بن انس فرستادہ
 کہ امام مالک بسیار خوش لباس بود و جاہای حدن کہ شہری ست درین و ثیاب ہنجابانیت

تفهیم پیش قیمت می باشد شندی پوشیده و جامه های محضر و خراسان تمام اول استعمال می کرد
 غالباً لباس ایشان سفید بود و اکثر اوقات عطر جدی مالید و می فرمود دوست ندارم کسی
 را که حق تعالی او را نعمت و خردت داده باشد و اثر آن بر وی ظاهر نشود زیرا که گمان نعمت
 نوعی از فقران نعمت است البته بهترین توجیه ایشان در نقاست لباس و لطافت مطعم و
 تفسیر ثیاب و تنزیح ماکولات و مشروبات و طهارت منکوحات بتعضای اظهار نعمت آله و
 نقاست ذاتی و طهارت فطری بسیار بود و خلق را ساقطه ابله می گرامند و وجهی که در نزد
 عامه و در شمار و جامه غالباً سفید بر وضع عرب و طریق مسنون می داشتند و عصا و شیخ و کلاه
 و تفنگ و تیر و جز آن از سلاح نگاه می داشتند و ملازم بودند بر تلاوت قرآن مجید و ادا
 با توره و در عطار و زجه و کتابت کتب دین از فقه و حدیث و تفسیر و زبان و در صلابت
 استلح صنعت نظیر این عمر بود و بسیاری شریف تفسیر کرده لایحافون فی الله لومعه لانه
 بود بسیار و دیار معابد کفار است که بدست ایشان نهدم شد و بسیار مساجد و مدارس است که
 بدست ایشان آبادان گردید یک باز محاسب استبداد قبی از دوستان عزیمت حیدر آباد
 کردند اما در کاپی رسید به معلوم شد که در مالوه و در کن قضا داده ناچار باز پس بفرستادند و
 ازین جهت بشتک سالی عبرت گرفتند و فرمودند و بنیان هر طاعت می ماند غفران حلاکت
 زیاده حرام نظم درین دیار که شایسته هرگز باشند به نصیحت است که ما را همین بکشند و بار
 یاران بصره شد که حدیث از حکام وقت که مفتی حاجت می دهند بگیرند و بپوشان این بیت فرمودند
 که اگر داغ که از کوی یار بر خیزد به نشسته ایم که از اخبار بر خیزد و آخر همچنان شد که تا آخر حیات
 جز آستان حق سر قواض پیش احدی فرو نیاورد و در نیجایای تقوی و دینداری ایشان را
 میتوانیم دید که اکابر فیح و عالی است و همین وجه بجز خویش و اقارب خود که شایسته مذمب بودند
 ترک کلی نمود و قطع قربت کردند قال الله تعالی لا تجد ق مایق منقن بالله و الیوم لا آخر
 یبادون من سعاد الله و رسوله ولیک ان اباء هم و ابنا هم و اخوانهم و عشیبتهم

الا بعد و همان سرشته بحمد تعالی الی الیوم در اخلالت ایشان جاری و ساری و طاریست و دیگر
 قرابت و قرابت با امامیه و اهل بیع و بیان نیاید آنجا میرسد که از دل ناسب آورده و حکیم و اجد علی خان
 سوهانی هر چند خواهان شد که دختران ما را بگیرند رضامند اند و عقد شرعی بخانه مفتی محمد عوض بریکو
 شیخ عثمانی که از علمای کاملین و مشایخ و اصیلین و عرفا و عالمین بود بجا آوردند و این مفتی اول
 کسی است که با برطانیه لوی جواهر باخته و چوکیداری برافراشته و از اجزیه گرفتن از مسلمانان
 دانسته اگر چه در انجام کاری پیش زلفت و با بخل ذات قدس صفات ایشان مضائق این
 کریم بود و انیت که فی الدنیا حسنة و انه فی الاخره ملئ الصالحین جوهر فیم و ذکای ایشان
 پس عالی افتاده بود و در خواض علوم بهر چه تامل می رسیدند و عوایصات مسائل
 بآسانی حل می کردند و در دست ایشان علمی کتابت بود و در سحر و تحریر و بیضی نمودند و
 با آنکه قلم خط رکیک و باریک بود و سوادش بسیار خوب و بهتر از خط علی و در خواندن می آید امروز
 مجلدات بسیار قلمی ایشان موجود است مثل تفسیر فتح العزیز و تحفه اثنا عشریه و نور الانوار و
 مجالس اللابرار و طریقه محمدیه و جزآن الرسائل بسیار در قزوین بزمانه ایشان حافظ قرآنی
 نبود در رمضان بعضی سماعت فرقان در تراویح سینه کانپور یا قرخ آباد یا انواع
 آنجا می کردند امروز و بتأثیر و حاسه ایشان حفاظ بسیار درین بلد بهر سینه اند
 در سینه که ششیم فتوی صاحب مجالس اللابرار و علمای بخارا بودند و می فرمودند تا که الله علی قل
 الحق اطلع علی الاخذة اگر چه درین باب نزد این بنده حق بقاعده اصول فقہ عدم حرجت
 اوست کسی پرسید که قبول نماز کدام علامت بهم هست فرمودند که حق تعالی می فرماید ان
 الصلوة تنهى عن الفحشاء و المنکر پس هر که نمازی گزارد و نماز او را از فحشاء و منکر باز می دارد
 نمازی مقبول همان کس است و الا نمازش مردود باشد بجملة مناجی یا کمین و طبی با و قار و زبانه
 شیرین و خلقی پس عظیم داشتند و در نظرافت طبع و حضور جواب وجودت و همین تشنه می رسیدند
 عبد الله شاه بخاری نزل بنارس که مروی از او شنید و دیدار بودند و ایشان آمد و در همانی او باو

گشت با ذوق خورند از صبح آن در وی در تنگ عارض شد هر چند معایبه رفت سود داشت
مقدمه سر سام شد و علاج مخالف آمد منظم از قضا سرنگین صفرافرو و به روعن باور نامگی
می نمود به یک اسبوع درین حالت پر ملالت بسر رفت اما اندر پنجگاه استاده می گزاردند
گاه به برای فزائل رواتب شایسته باشند پیش از احتضار کبضار محفل ارشاد کردند که آنچه
برای تبلیغ احکام دین واجب بود بشای افراط و تفریط رسانیدیم و ذمه خود فایز کردیم و تا
توانستیم عمر خود درین کار اتمام آن سنة السید المحتار ببرویم اکنون پیش خالق کائنات می بریم
و شرمند می رویم زیرا که هیچ کاری در خود قبولش از دست ما نیاورد مگر به فضل اوست که
سزاوار صل نیستیم بعد این حرف بیوشی غالب شد بعد ساعتی که افاده قلیلی دست بهم داد
کافه و قرطاس طلبیدند مگر اراده نوشتن و صیغه یا نصیحه داشته باشند معذرا این طلب را عمل بر
حالت احتضار کرده خاموش ماندند می خواستند که سخن گویند زبان از تلخی و گرفتگی در دهان نمی گذشت
تا آنکه با ایا از وقت نماز پرسیدند هر کدام چاشت بود گفتند در صلوة نظر نمی آید درنگی است
باز چند مرتبه بهین حرف پرسیدند آخر گفتند می دانم که وقت نیاید و ما برویم و همچنان شد که فرمودند
و قریب وقت نماز ظهر را می ابل را بیک اجابت گفته بجز اقدس و حرمت الهی فرمایند و آن
روحانیان برافروختند غفل الله لنا و لهم نظم سکران زخم آسمان برآمده اند به راسته چو خدک
از کمان برآمده اند به و این واقعه روز پشنبه یک هزار و دصد و پنجاه و صد و دوازه ان الله
و اننا الیه راجعون تاریخ انتقال شریف از کلمات حدیث شریف این جمله یافته اند
صامت بخیور و دستر که جز کتاب خانه چیزی از اسباب دنیا و متاع این سیاهی سرانگذاشته اند
و زیاده از هفت روز رحمت مرگ نمی کشند منظم توره از کثرت اسباب برخوردنگ می داند
سکر و جان چوبوی گل فروختند و علمها مزار فالنظر لانا و در محله شنیخ پوره من محلات تنج متصل
در تنجانه در بلع واقع است گور خام ساده فارغ از بوع معموله بهند بلکه تمام عمر و عربش قبله در ضو
و تخصیص مرقد و احداث احاطه و نظیره و پختگی منصف و پوشش زردا و غیره بوده است نظم

غیر سبزه نبوت که مزار مراد که قبر پوش غریبان همین گیاه لبس است. بعد اوقات شریف
 بلده قنوج خصوصاً قریه ماحول هوایی چنان گریه و اهل بلده و صبح اعزّه و اجیده و روز و یک
 هاضمه بزرگ رود و نقطه زمین ماحول عظیم بود و بسیار خاک یکسوی شام باز و
 گریبان صبح چاک. با کمال خجالت باقیات صاحبان ایشان که موجب تذکره جلیل و شنای جلیل
 و حیات دائمی می تواند شد که بجا وین است متعلق علوم تفسیر و حدیث و آنچه بدان می ماندند و افکار
 موقوفه حقوقیان و افکار مردم مقلد یونانیان و دیگر تالیف عزیزه در در و شرک و عبرت مائین
 مطول و مختصر در زبان عربی و فارسی و ریخته و آسانی آنها نیست الاختصاص بیان اکتد
 و الاختصاص در لغت عرب تقویّه یقین برداشتن در لغت فرس نور الوفا من مرآة الصفا
 در نقد راه جنت شرح چهل حدیث نبوی در نظم فارسی بر وزن ثنوی معنوی رساله و معنی کلامه
 قوی فی: و التقریر رساله در بیان مآل به کفایت در در میان فی راجع به اردوی حاکمین
 المتولی استبین فی حقوق الخلق الخمین رساله در بیان آداب و عظم و ذکر رساله در بیان
 بیعت و انواع و مناقش آن برایت المبین در در و تقریر راه سنت منظم ریخته رساله در منع
 افروختن چاقان بر قبور و جزآن و بعضی ازین رسائل ناتمام مانده و بعضی در حصص بصل قلب
 او و در موقوفه و گردیده غرض که فضائل و مناقب جناب ایشان بنا بر شهرت تمامه و قبول عامه
 مستغنی از بیان است بختمی از ترجمه شریف در کتاب اتحات النبلا هم ذکر کرده ایم آن شدت
 قرأ جعه ملائمه نیل مولانا محمد اسماعیل شید و مولوی عبدالحی مرحوم و مولوی خرم علی بطوری حاضر
 ایشان بودند و با هم طریقه محبت سلوک و معری بود و دایره یگانان بنجاک مسودند گویا که
 درین جهان فانی قلم نگذاشته اند نقطه هم افسوس و لا کونگساران رفتند. پسین برین
 گلخانه اران رفتند چون بوی گل آمدند بر باد سوار. و خاک چو قطر باسه باران فرستند
 آدمیم بلکه عقب جناب ایشان دو پسر و سه دختر بود احمد حسن داین بنده سعی بصدیق حسن
 و فاکله و مرحوم محمدی اولی لادیم و ترجمه او که همین برادرین است در اتحات النبلا ذکر شده

مؤمنین فاطمه یک دختر گذاشت الله الله و در کرم لادله انتقال نمود محمدی که با حاکم حسین بن محمد بن
بن شعیب محمد عوض بریلوی منسوب است تا تحریر این نامه باشد و قتر ساره و عاشره و اسب بقیه
حیات موجود است و آئمه الله دختر فاطمه بی بی که پدرش عزیز حسین بن شریف حسین بن شعیب
فرخ آباد است در جباله عقد محمد بن شیخ خیر الدین الفزاری ساکن بامپور منیب ایلان نواسه
خرد مارا المام محمد جمال الدین خان صاحب بها در نائب ریاست بهوپال در آمده از دوسه
لی احوال دو پسر دو دختر موجود است عالیله و افور محمد فاروق و محمد توفیق اوتقالی در عاشر و
معاذ این پس ماندگان برکت و شمع موت التقی حین الا انقطاع لها بقدمات
قوم و هم فی الناس احیاء +

صدیق حسن بن سید اولاد حسن بنوزی رحمه الله تعالی

حسین بن نسب بخاری اصل بریلوی مولد قسنوجی موطن سنی مذہب محمدی شرب نقشبندی طایفه
نوزدهم چاودی اولی سده یک هزار و دویست و چهل و شصت هجری از لاہوت پناہوت آمد و
از عدم بوجہ در سید روز یک شنبه قریب یک پاس روز برآمده لباس آستی پوشید پنج سال بود که
سایه حالفت پیدا در مشرب برگرفتند نظم گردن قضا بود که با هم رویم بی می رسد آن وقت که
ما هم رویم به بابا در کلان سید احمد بن مرحوم و هر سه خواهر در کنار مادر پدرش یافت و در بدو
از برادر و دیگر اکابر نواح قنوج و دہلی کتب در سیه خواند و حکم فاشیافی مناجات و کلی امن در قضا
بجستجوی آب و دانه سیر در جباله عذریت بهوپال نمود و غره رمضان سیه مذکور بر خدمت
منفی گری بالان خاص نواب سکنه بیگم صاحبہ مرحومہ مختار ریاست نامور شد و بعد چند
ماه نائب مناسب میر و وزیر ریاست گردید و خلعت عمدہ یافت و سعایت بعض مردم بر طرف
شده بجهت هم محرم سینه هجری از بهوپال برآمده بوجه جلالت طبع و واسیع در مہوشنگ آباد
گردانید نظم ماگد ششم در بهوپال تولد شاد و شین و قتل بر در مزن و رخا برید و سینه و از انجا
شانزدہم ربیع الاول سال مذکور قسنوج و اہل شد و از قنوج عود و کاچور کرد و در نیچ و از انجا

شوال سنه سطرهنگام برگشتن کجای فرج الکاسیه برگشت این فتنه خیلی سراسر فرشت و هیچ دور
 نزدیک را می رحمت نکرد داشت دکان ماکان یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید از کانه در
 باراده از و بقونج برگشت و بعد فرو شدن حدت آتش این عذر دهم ذلعه ششده هجری
 براده کانپور فتح پور بر زاپور آمد و از آنجا حسب الطلب سرکار موصوفه سوم حرم ششده هجری محل
 بر اچیل پور در صحن فصل بر شکل ایوب به پال بر بست و بست و چهارم صفر سال مذکور نزل
 به پال گردید نزل همان بود و کمر گشتن از بلده بطرفی دیگر همان ندانم که این بار کدام دستار
 انصاف دشمن سعایت کرده هر حال این ارتحال را فال خیر آمل از کاشته و دفعه شش از جانب
 جان آفرین رزق بخش الکاشته فی الحال بادل در آرسیده و جان رحمت طر کشیده نوزدهم
 ربیع الاول سال مذکور بر آمد و فطابق صفر بسوی ثونک بر بست ۵۵ چه خوش برودی دل تنگ
 مادی و اگر و خدا و از کد عمر زخم کاری ما بیا زدیم ربیع الآخر ششده هجری نزل ثونک شد
 وزیر الدولایه الملک محمد وزیر خان بهادر رئیس آن آله خواسته بایافته معرفت خان
 ملازم گرفت شش ماه در آن خارشان پر حشمت در حصین سیاه اقامت و حیل بگذشت
 درین آنکه مردم رجعت یطون بود و تحریک از رئیس به پال اطلبین بنده رسید حکم العون احمد
 بستم و یک ششده هجری از ثونک بر آمد دهم حرم ششده هجری وار و به پال شد و در آنجا سی
 سر و پنج ملاحظه کرد و از غره صفر سنه صد و سی و ثلث باین ریاست درست شد از آن زمان
 تا این وقت که ششده هجری نزل به پال و قرن هر گونه اقبال است ششده هجری زمانیکه
 این بنده در قسری بود بهاد حبیب قریب صبح صادق صادق محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم را بجا
 دید که در صحن خانه او بر فرش سریر جالس اند و وزیر سریر آب صاف جاری است و در و روی آنجا
 نوده انار شیرین چیده و پس پشت عمارتی در شبیه حکامات بوده که و گفت که آنحضرت
 نشستند و فتم و تسلیم کردم جواب سلام یافتیم و گونه سریر جا گرفتیم از جا برخاسته بخنی فرمود
 که خوب بساعت نیامد مگر و جواب آن حرف عرض کردم نظم من و این رتبه از کجا لیکن

مور پرورده سليمان است چهره دانه انا را از آن توده بين دادند و دو گزدم درين بيان بولي
 بن رو نمودن گزگوشه جاي آواز حزين بگوش خور و چي شنوم که کسي ابیات بروزن شنوي
 می خوانند این مصرع بیا و مانند مصرع فتنه کم اندر مدینه می شود و درين وقت صورت
 بر نيزه طيب هم بنظر آمد که چو ايش تنگ و ديوار بايش خام او گل خوشست ديدم و آثار کنگه بر
 بلده مشاهده نمودم و کوشک و برزن خاموش افتاده در بهين حالت آوازی ديگر از طرف
 ديگر برخاست چنانکه کسي غزل می خوانده باشد از آن هم يک مصرع بیا و مانند مصرع ما بستم
 ضعف بدليست و بعد بيداری از اين خواب گريه ستولی شد و در دل پروت يا نتم و بر
 نيان مصراع سموه حسرت خوردم **س** سحر کرده و صلح خواب می ديدم بازي مرآت
 خوابی که يه بيداری است و تاويل خواب چنين بخاطر رسيد که دودانه انا رجارت از حصول
 حج که در يارت مدینه باشد و مصراع اول کتب بر اقا است مدینه و مصراع ثانی تصحيح کتب هستی است
 که در تاديه فریضه حج حذر تهيه تقي و عدم تهيه زاد و راه حل با اين همه مشوق درونی حاصل شده است
 اين منته بخيال آمد و بر زبان قال اين بيت حسب حال بگذشت **س** از گمايان توام
 شاه لغو مادی که چو مرغان حرم و حرمت جاگيرم به اهدا الله تعالی که بعد مدنی در فتنه بهر
 فیه اين مقام بکام آمد و در بيعا و تاديه حج و زیارت نبویست سعد گردید و بعد در مسجد پال تسبیح
 نکاح در خواب ديدم که در مسجدی نماز مغرب گزارده بود و گورستان که ملحق است برای فتنه بر
 اسوات رفته ام ناگاه تاریکی شب نمایان شد بر قبری رسيدم قبر بنگافت و بزرگی جوان
 برخاسته نيشت در خاطر گذشت که ایشان والد ماجدان اندر مودند ای برادر کارے
 کنی که در آخرت بکار آيد از اين حرف ترسيدم و گفتم که آن کدام کار است که ناگهان بيدار شدم
 چون در حال خود جستجو کردم در يافتيم که بعض مردم جوان عزان غير متعته پيش من می آیند شايد
 اين صحبت بگناهی کشد ترک ديتی کردم و عقد نکاح بستم چنين فرايام صفر سن بارها خواب
 می ديدم که می پرورم و در جهازی نيشت تمام تقير چنين رفت که سفر بايش آيد بخانه آن سفر حج بود

و هم دریای شور و عمارت مکه در منام مشاهده کردم چون بحرین شریفین رسیدیم هر
 بلد را هم با برهان صفت مرئی خود بلا افتادست یا نفیتم دیگر و خواب اکثر اوقات چنانکه
 می افتاد که راه می بروم و در هم و دنیا بر سره افتاده است آنرا چیده بحسب خود می بینم
 آنجا همین منام آن شد که در خطبه بقدر تقدیر بر وجه حلال حاصل شد و از سکنت بدولت
 رسیدیم و از فقر بنیاد آرسیدیم و بسیار منامات است که چون فلح صبح در بیداری تاویل کن با چشم
 افتاد با کجی والدنا بعد مرحوم بابا این ننگ پدر میان جمله اولاد خود بحسب خاص بود و ادعی بسیار
 برای این خاکسار میکردند و علم و دولت مرا با صحت دین و حسن اسلام از تزلزل و دل بجناب کبریا آگاه
 می نمودند مگر همه آرزوی شان با جابت رسیده که حق تعالی این پیغمبر را از علوم کتاب سنت
 بهر توانی و از دولت و حکومت حصه کافی بخشید و جز آستانه فیض کاشانه خود که جزوی پست
 و مانده دیگر نیست برورد و دیگری بنبرد و از خوشامد و اظهار حاجت پیش انبای زمان حاجت
 داشت و بنمای نفس و از ادگی مزاج برگزیده و صبر و قناعت تحمل و عفو و رضا بقضا شنیده ام
 گردانید و تحمل بار احسان احدی جزو دگر دانید **س** بی نیازی منتهی دار و در کریان افتاده
 ما هم از دست روخ و چیر باخشنیده ایم و در جمله حاضران تخصیص تدوین احکام سنت سنیه
 و خدمت قرآن کریم و فصوص الکبیره نصرت نمایان و عورت فراوان ارزانی داشت و از حق
 و بقی حق علمای زمان و طامات و تطبیات مشایخ دوران و تخصیص زمره فقهائ مقلدین
 و ظاهریت بحسب جمله محدثین برکنار گردانید و روش و اتبع کتاب عزیز دولت مطهره و توج
 اقوال سلف است و ایام ملت و محض در آیات و احادیث و تصحیح اعتقاد موافق صلح شران
 و حدیث ساخت پس پس گوئید که ناخوش دارد یا شادان شود و کار و بار دنیا و آخرت با خدا
 نه با زیر و محروم صل اصول اجتناب از انواع اشتراک و بدع و تحلی بترجید و وصول ک اعمال است
 لا غیر تا که توفیق این معنی رفیق سازند و گوئی که نامه نگار درین پاره کاغذ خود راست و در
 در دیگران بحسبتم از در انگریسته حاکمان و این بکلام هر چه گفته و نوشته شد حدیث نبوت خالق

و تعریف حقوق رازق است و احسان بنعمه و بلاء بخل است و رزق من کجا و این رتبه کجا و نعم کمال
 منتظم گاه به خلس غرور باشد مارا با که نامن عربی خراشد مارا با به هیچ بنیم در دوم هستی
 هر لحظه بصورتی تراشد مارا با به نعمتهای باری تعالی بیش از آنست که از انچه من ممکن حادث
 سرانجام پذیرد ان تعد و انعمه الله لا یحصی ها اول نعمت او آنست که نسل سلطین
 گردانید دوم آنکه از اصلا اب ایلهدی و ارحام اموات با صدق و صفایرون او و رسوم آنکه
 در هر قرن عربت ظاهری از علم و دولت بخشید تا آنکه دختران سلاطین درین خاندان بکراته
 و ولایت از عهد امام زین العابدین تا این زمان بکلی آمد و چنانکه از سابق ظاهرست چهارم
 آنکه علم وین و مذهب اهل سنت و جماعت بخشیدیم آنکه در علم و رزق بر بسیاری از خلق تفضل
 داد و ششم آنکه اولاد صالح و روزی گردانیدالی غیری ذلک مالا یحیط به ولا یحصی منتظم
 هر جا که از بلندی و پستی سخن رود و از آسمان بلند تر از خاک کتریم به نعم ماه جادی الاولی سنه
 دو از ده صد و هفتاد و هفت هجری برادر مرحوم در بزود و ملک کجرات در سفر حج بچار رحمت
 الهی انتقال فرمود و زبان دان محبت بوده ام و دیگر نمیدانم به همین دانم که
 گوش از دوست پینای شنید اینجا به حزمین از پای ره پیاپی گشتگی دیدیم به سرشود به
 بر بالین آسایش رسید اینجا به غرض که بعد نزول این بلده در شش هجری بخت و نیم شهاب بعد
 انتقال برادر کلان مرحوم عقد نکاح باز که به یک دختر کلان را از المام محمد جمال الدین خان بهادر و
 نائب ریاست که نسب ایشان به ابوبکر صدیق رضی الله عنه می رسد اتفاق افتاد و مهر
 فاطمی مقرر شد درین جلسه تزویج جمیع اهل الی و مولی و ادانی و عالی این شهر حاضر بودند و بهر سنت
 صحیحی که و هم میان نه آمد تا رسوم به رحمت چه رسد و خود و الا با اهل من متولی نکاح شدند
 اکنون از لطف آن غنیقه حاجیه محرم و زار و مدینه منوره و و پیر و یک دختر موجود و اند نور احسن
 طیب و علی حسن ظاهر و صفیه و خواهر او که حفصه باشد در ایام رضاعت و رگ زشت داغ مرگ او
 بر دل و جگر گشت و تا طفل من از جهان برود نسبت جلیل به زود مردم ویده جاد و خود

نیل به بر خاک فنا و فضل شکم آری به حق است که بجنس مع البجنس میان نبی ولادت نمائید
 چهارشنبه بیست و یکم شب ۱۲ هجری وقت صبح صادق ولادت طاهر چهارم ربیع الآخر و
 دوشنبه وقت نیم شب ۱۳ هجری ولادت صفیه بیست و هفتم ربیع الاول ۱۴ هجری وقت
 نصف لیل ولادت حفصه در حرم خواهر ابوبت و چهارم ذیحجه ۱۵ هجری روز جمعه نماز جمعه
 شد و بیست و هفت روز زنده ماند و بیست و یکم ذیحجه روز چهارشنبه وقت عصر بر حرمت علی بیست
 و هفت روز احسن بیست و پنج شوال ۱۶ هجری وقت علی حسن ششم ذیقعد سنه صدر روز جمعه
 بعد عصر اتفاق افتاد و میان تولد صفیه و علی حسن علی ماقط شد و بسم الله نور احسن سیم ذیحجه
 ۱۷ هجری روز جمعه وقت اشراق بر موتی محل نواب سکندر بیگ صاحبه رئیس بیوپال محضو
 اعیان و ارکان ریاست و بسم الله علی حسن بر محل نواب شاه جهان بیگ صاحبه و الیه ریاست
 محض و ارکان بر علای بدو ۱۸ هجری صورت بیست مولوی علی عباس اریب چریکوئی و تاریخ
 ولادت صفیه این آیات گفته اند ۱۹ اعطی الاله صدیقی الصافی الخلد به بدنا
 مکرمه فاقت علی الولد به ان رمت تاریخ هات البنت صافیة به فهاك ما
 بشئت من حوف ومن عدد به واضوبه فی تسعة قد فاربت عشرا به و اثنتین مع
 عشری فی ما بلغت زدد به و اطحیح الی ما استطعت ضعف ربعة به و دخل من الباق
 شطرا منه و اعتقد به واضوب له مال دال الکعب فی عشر به تظفر بهار مت من
 تاریخ الخلد به و تاریخ تطهیر طاهر ختنه علی حسن بیست ترجمه این بند و شمرده که تعلق بترتیب
 علم و فضل دارد در خطه بذكر الصحاح الستة و اثبات النبلاء و حقائق بانقاد مؤلفات بترتیب
 حروف هجاء مکتوب است این نه جای تفصیل است این قدر که گفته شد برای آن بود که فرزندان
 سعادت گزین فضیلت آگین همان باشند که در کار خیر سربراه و روش آباء و اعمام باشند الولد
 السحر یقتدی بابا بآله الغر و در امور ناجائز تعقیب احدی ننمایند و بدانند که دولت دنیا ظن ال
 و ضیف اجل است اعتماد را نباید و درین پاید خنک آنکه در هر حال حاد و خلو شاگر که بر باد نماند و

قدرت بر ذات این حمد و شکر است آید املو ال کاد و شکر او قلیل و کم
 بتاوی الشکر و در سن تاخیر هم این کریم را بسیار ایشان می دهم تا بشکر منم مقصود
 می یابم شوند و نسبت طینی در پیش خود را بسید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم که باعث هزاران
 برکات و مانع از صد بامسکرات است در پیش حال از همه و سر و فرج و فرج فراخ و خوش
 نشانند که عروبت اصل و سیادت نژاد و فخر است و محافظت این نسب و سبب مقدم بر همه
 امور و باعث ایمان و حسن عقیده بر وفق کتاب و سنت و فراوانی الله تعالی خیلی مانع آید
 در نه خواب و خیال باشد پس بس بلکه سبب مضاعفت عذاب و عقاب گردد و بی عمل
 مزد و بدون جفا و بی پایان چشم و فدا شدن حین خطا و انعم اقل نظم بازی خور روزگار
 بودم همه عمر از سخت اسید و از بودم همه عمر بی مایه ب فکر سود بودم همه جا بی وعده در انتظار
 بودم همه عمر و مادر مهربان که خدا این بخت الفردوس جا بدرد رنج و یال چار و دم محرم
 بودم تخمیس شده و آنجانی شد نظم و نسبت با مکتب احیی بوجهی که دست نیافت
 البلیغ و استکشاف العجم و هی الامریا الذاس جوعت فقد هاء و من یساکها
 لعدو فقط فلا یلزم و در دهان سال فاطمه و مریم هر دو خواهر او یکی کلان تر از همه و دیگر
 خرد تر از من بود اولی پست و فتم ریح الاول و ثانیه یکم شوال و فاته یافتند و مرا تنها درین
 تیر و خاکدان فانی گذاشتند غرض الله تعالی لنا و لهما و لهن اکنون یکم و یک خواهر که از
 من خرد تر است پس بس شمع افسوس کنی رفیق ماند و ندیم یک یک رفتند و این گنجینان
 چه نسیم یک اکنون چه کنم اگر ندانم بیدل و متعار بود ولی که گرد و دوزیم و اویم بر یکدیگر
 از سفر عربشیت الهی تقاضای آن کرد که بر حال پیشین ناظم و نختی سیر عالم آب گل کنم و اند
 دول و اموال حساب بستانم و با اخیال و اقیال جهان روم پس ظهور این تقدیر باین تدبیر شد
 که بی تحریر یک حدی در دل رسیده عالی به یو یال نواب شاه جهان یکم صاحب گردید که در اشتهار آفتاب
 یعنی رئیس و لا و اعظم طبقه اعلای ستاره هند را عیقه نکند آمد و خاطر سعادت مظاه

چیزی آن شد که با کسی این معامله رود که در خود ریاست باشد صورتی و سیره که نالایک
 این خال ستواری که میر و پیر ریاست بود و بیا و ایشان آمد و با اتفاق رای اعیان ریاست
 و اکابر دولت نصیم این عزم گردید اول از اسیر لائشانی به نیابت دوم ریاست صعود کرد
 بعده به پذیرایی گورنست انگلیس در مسئله جری عقد صحیح شرعی موافق سنت بدون وقوع روم
 برعت که مسئول زمانه باشد وجود آمد و خلعت گران بهابا انفرس و انبال و ماسه و مراتب
 و شک سلاوی و دیگر مراتب ماثوره ریاست حاصل شد و اقطاع هتقد و پنجره از و پیر سال خطاب
 نواب والاجاه امیر الملک بهادر شکر گردید و کابین بست و پنجره از و پیر سیاه داده شد نظم
 و روش دیدیم که ملائک در سیخا زد و در پی گل آدم بر شش و پیر پیمان زد و آسمان بارانست
 نتوانست کشیدند و قمره فال بنام من دیوانه زد و ندید چون این عقد سید بوقی آمد زمره
 از اهل علم و اجاب تئیمهای نظم و شکر گردانیدند از آنجمله قصیده بدو بوقی فیض الحسن فیض
 ساز بوری سلمه اله تعالی است که در لطف بیانی حسن معانی بر شغری عربی چید و در وقت
 بازار و بای زمان می شکر و می نهد قصیده

ما ذل اومل بعد عیش ناغم	ذهبت به و مضی کسیف صارم
بلکها استمع ما تقول به العدی	فتی و تجعد کل صب هائم
منت فنت عینها و لو انها	منت علی مثل یوصل دائم
فقطل تشفی و تشبه بالقی	نکت فتی من فئیه من هاشم
من سر قوم شیدم و شباهم	غمر و ذ و کر مبنات مکارم
وافی صد یقهم بی چه مسفر	و مضی عد و هم با نف راغم
ورث الکابر کا بر عن کا بر	کر ما لکر ام فیاله من کارم
ولها معارج لا معارج فی قها	ولها جی کسری و شیمه حاتم
یعنی لها شم الا نف و غرهم	ان یوقیو افیم امر اقب خاد م

شمس اذا طلعت بوجه مشرق
 شمس وما شمس فهل من ميصر
 لله عینا من رآها جسر
 من مثلها رعت اتوف عواذی
 ففی التي فاقت اما جلقها
 لله درهما وبارک فیهما
 بلغ العلی من کان اهلا للعلی
 اشکوا الی الله الزمان وجدة
 ما زال یهوی فی کما یهوی الصبا
 حتی رما فی حیث اصبح اهله
 یرموننی بظانة وشراسة
 والله اعلم ما ترکت خلاطهم
 ولغاطهم وجفا لهم وشقا فقم
 کیف الخلاط وهمهم وانا انا
 یا الهف صدري کظا کظا مهلکا
 انی اعیش ولا اعیش ومن یعیش
 لا هو صفرفارغ کحروفه
 د ابلیت به فهل من دافع
 هرگاه این ابیات بلاغت سمات بلاغیه در اندیشه مولوی صاحب موصوفت درباره ملازم
 ریاست باهواز مناسب نوشته شده لیکن قدم رنج باین دیار نفرموده و با وجود ایهال
 لاهور هنوز در ذیل آنجا بوده اند ملازمه تقالی اکرمه تقالی که تقریب این عقد سعید بی سکاره

یرق اذا برزت بشعرا سسم
 یرق وما یرق فهل من شائم
 من قاطن او طاعن او قادم
 من مثله عیت عیون لولئی
 وهو الذی باهی عما ندها شم
 ما الا لات عفرالطباء بها سم
 وبقیت فیما کنت اسوءها ثم
 فی کسرا جنتی و تنف قوادی
 بحشیشه والظلم شیمه ظالم
 من بین مغتاب واخلای ثم
 ولبس ما زعموا واما للزاعم
 الا الامر لم یکن بملا ثم
 ونفا قصم وکل شر قائم
 شتان بین بها ثم وانا سم
 حتی تبین انی کانا سم
 عیشی یعیش عیش الکذیب الی جم
 شر البلاد و فیه شر بها ثم
 شرمیت به فهل من عاصم
 ملازم

و دنیا گیر این بلده بدررفت و بیس سالان تقوی و طهارت و در دیار و شهر یار میباشست
 چنانکه ناظرین غیر مناظرین این منته را نیکتر می شناسند و مردم بلاد و دور دست بذریع اخبار
 اخباری و ریابند و تا به ایشان وصلت شده تیر میصلح عباد و انس و افساد و پرست او
 سپرده اند هر چند وی رضایین با خبر اندید و از تزلزل دوری خود ازین ابتلای ضروری سحر پیچتم الله
 له بالکسبی و اذا فاضل و اذ رضوانه الا سنی ایشان و زمره نسلان تصف باوصاف کثیره اند از آنکه
 آنکه در لغت فارسی و عربی مهارت متوسط دارند عبارت متزلی که هم برای تکلف ترجمه می کنند
 دیگر آنکه سالها سال پیش ازین کار و بار ریاست و احکام بنات خود بدولت
 کرده اند چنانکه احوال هم می کنند دیگر آنکه در اصل طبیعت مظهر اند بر فعل جنات و ترک نکات
 دیگر آنکه در صنایع زنان مثل دوختن لباس و بختن طعام و آنچه باینها مانند میبایضا دارند دیگر آنکه
 مراعات حجاب شرعی مما ممکن نصب العین می ماند و بالا از همه آنست که خوش عقیده رافع
 امور شرک و بیهوده و مروج توحید و احکام سنیه هستند و این چیزی است که زنان غربا به
 اهل اسلام و از واج علمای اعلام میدان کوتاهی می کنند تا با میراث و ریاست چه رسد
 و آنکه خداوند تعالی دیگر آنکه قدر شناسان اهل کار و ارکان و اعیان ریاست اند با هر یک معامله
 بقدر عزت و حیثیت او می کنند و دیگر آنکه در صلاح و احکام و مراعات اقرار به پیشقدم جماعت
 نسوان بلکه جمله مردان اند و اقدم طبعیات ایشان استغنائی ذاتی از حکومت و دولست
 قدر این همه ریاست کبری و دولست عظمی در چشم ایشان برابر خدق هم نمی نمایند و آنکه
 یقند و ماعدند الله بآفت آری دنیا اگر جوهر باشد و آخرت خدق آن
 خدق باقی بهتر ازین جوهر فانی است و لکن این حقیقت است بس عزیز الوجود که در نوع بنی آدم
 حکم عقا و کیا و کبریت احد و اداری بزرگی بقول است نه بسال و تو نگری بدل است و بهال
 و با کمال خصال حمیده و شامل پسندیده ایشان بیش از حد است و حقائق حسن نظم و نسق عمو
 سعادت مد ایشان که عروس و مهرست در تاج الاقبال تاج به پال جلوه فرمایند بن یک

شامی و زبید الشیطان بتقریب اغاثه اللسان نوشته و من الطیبة النافعة بحجة الزوجة
و ما ملکت یمنی الرجل فانها معینة علی ما شرع الله له من النکاح و ملک الیمن و
فیه اعفای الرجل نفسه و اهله فلا تطعم نفسه الی ما سواها من المحرم و
یعفا فلا تطعم نفسها الی غیره و کلمات المحبة بین الزوجین اتم و اقی و
کان هذا المقصود اتم و اکمل قال تعالی هُوَ الَّذِیْ خَلَقَکُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ
وَ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لیتَسَّکُنَ اِلَیْهَا وَ قَالَ مِنْ اَیَّانِهِ اِنْ خَلَقْتُ لَکُمْ مِنْ اَنْفُسِکُمْ
اَزْوَاجًا لَتتَسَّکُنَ اِلَیْهَا وَ جَعَلَ بَیْکُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً وَ فِی الصِّحیحِ عَنْهُ
صَلَّى اللهُ عَلَیْهِ وَ اٰلِهِ وَسَلَّمَ انه سئل من احب الناس الیک فقال عائشة
انتهی بنا علی ذلک محبت سلمان بازواج خود محبت شری ست شهر فلا تغتر منی
بظاهر رونی وَ فِی الْقَلْبِ مَلْهُ بِالرَّابِّ وَ زَیْنِبُ وَ اَحْمَدُ تَعَالٰی کَفِی قَدِیْسٍ بِنِزْرِ
صورتش عیون عمره صون ست و عشق صور حسیه که منافی اخلاص دین برای رب العالمین ست
غیر منتون نظم فوالله لو لا الله سَعَدَ عَبْدُهُ بِنِزْرِ فِیْقَهُ وَ الله بِالْعَبْدِ اَرْحَمُ مَا کُنْتُ
اَلَا یَمَانِ یُوْ مَا بَقْلِبُهُ عَلٰی هَذِهِ الْعَلَاتِ فَالَا مَرَا عَظُمُهُ وَ لَا طَاوَعْتَهُ
النَّفْسُ فِی تَرْکِ شَهِسٍ لَا یَخْفَا نَارِ سَجَرِهَا یَتَضَرَّعُ وَلَا خَافَ یُوْ مَا مَوْنُ مَقَامِ
اَلْهَیْهِ عَلَیْهِ بِحُکْمِ الْقِسْطِ اذْ لَیْسَ یُظْلَمُ حَافِظُ ابْنِ الْفَیْهَمِ جُزْیِ رَدِّ اَغَاثَةِ اللِّسَانِ
فَضْلِیْ سَیْطَرُ دُرُومِ عَشْقِ مُرْدَانِ وَ نَوَانِ مَحْرَمِ نَوِشْتِهْ وَ اَفَاتِ خَرَابِیْ اُورْدِیْنِ وَ دِیْنِ
بِیَانِ مَنُودِهْ دَرِ بَیْأَتِ السَّائِلِ جَوَابِ سَوَالِیْ مُتَعَلِّقِ بَیْنِ مَقَامِ اَزْمَانِیْرِ رَقْمِ نِزْرِیْتِهْ مِیْشَازِیْرِ دَرِ زَمَانِ
بَدَا یَتِ طَلَبِ عِلْمِ دَرِ مِیْشَازِیْرِ مَوَزُونِ طَبْعَانِ کَاسِهْ بِطَرَفِیْنِ تَقَانِ طَبِیْعِ اَزْمَانِیْرِ هِمِ سَیْخِ مَوَزُونِ سَهْمِ مَوَزُونِ
چنانچه چند اشعار آن اوان در احتاف النبلاست تحریر یافته مطبوع طبع خواران باشد اکثر که
از یزید یازمجموع هست در کار و بار علوم و غیره و دست کتاب و سنت بسر میرود آن خل فیما فیما
شده گویا کاسه بدان آشنائی نبوده و کیف شهر قافیه اندیشم و در این به گویم سبزه جزویدار

سن ۲۰ و لعمرو ما قبل شعر و لولا الشعر بالعلماء یزیدی ۲ لکن التالیو ما شعر من لیس
 بلیکن من کل اگر تحریر کیے از اجاب در بعض اوقات می شود بی اختیار یکجملهت هر می فطرت
 جابست که از ازل در دهن آمده ام و با غرام و له تمام دارم حرفی موزون از زبان خایه چکد و تاله
 و کشتی از نزل سربالای کرد و درین نزدیکی یکی هست در سر است که خدمت آیتی یا حدیثی از کتاب
 عزیز و سنت مطهره از دست سر انجام گیر و این خدمت سبب مغفرت و عفو الهی گردد چه هیچ ستار
 بالاتر از ان نیست که بنده بکار خداوند باشد و از همه برکنار شعر دل آرای که داری دل در
 بند ۲ و اگر چشم از همه عالم فرو بند ۲ نصیحت این عاجز با و لا و اجاب نیز همین است که همان کن
 صرف وقت خود را کتاب علوم و نییه و شغل ملکات شریعه و انهماک در دریافت مرشیه
 شایع از ازمعنی او در احکام دین و دولت و احوال معاش و معاد نمایند و از هر نابا نیست
 عقیده و عمل و قول و فعل بمرحل بعید و بگریزند زیرا که دنیای فانی روزی چند است و آخر کار
 با خداوند خنک آنکس که معاد را بر معاش برگزید و آخری را بر اولی اختیار کرد و الله ۲ بالفاظی نظم
 نزلنا کهننا فله ان تحلنا ۲ کن الدنیا نزل و ان تحال ۲ یظن المرء فی الدنیا خلقا
 خلوه المرء فی الدنیا محال ۲ دولت دنیا و چشم و خدم او اعتبار را نشاید و نفع آخرت و
 بقای او نیز و ال نیا پس سعادتمند کسی است که آنرا برین ترجیح دهد و این را بران بگزیند و بر دنیا
 دنیوی که آنرا عقل معاش گویند بر مصروف شدن نشسته از جهل است و عرصه توقف در دنیا امر
 بے اعتبار است و درستی ظاهری که آنرا غرور و دولت و جوانی می خوانند پر سنهک گشتن شکر
 ارباب طبع حیوانی است و نفوس عالی انسانی را از ان عارست و کم روزی این جهان که آنرا
 افلاس می نامند محل التفات نیست که اینجا چه قدر ماندن است و زبردستی این عالم که آنرا
 قوت و زور می گویند جای مباهات نیست که نال کار مردن است بهر حال هستی بی ثبات
 این همه ممکنات که موجودات اعتباریه و کائنات فرضیه اند و در اضافی است و در بی ثبات
 بر می که دران مردم ناموافق جمع باشند چون رزم است و رزمی که دران دوستان صادق

قرار هم آیند و با نرم است و کلماتی که محبت و یگانگی بیان آید نغمات است و نغماتی که بوی تکلف
 و دوری دهد آفات است و حیاتی که دل را بسیرانند به تزارحات است و مانی که با ایمان بسوی
 جنت راند بهتر از حیات درین محل حوادث این محال است که مدام جز ملاطمت بظهور نیاید
 و با کمال تنافض است و ننماید که این معامله سنت الهی است که ذات او جامع جمیع اسما و صفات
 و نه در غرور و حال انسانی است که حقیقت او نظر تجلیات و محل کون و فساد است نظم بسیار
 بدست حق عنان خود را به ازدوش بند باز گران خود را به ای بنحی از حقیقت صورت خویش
 باینهید چیستان خود را به کجا مرد با هوشی که خود را که حقیقت الامر نماید و دیگران را هم بگوید
 که آدم صاحب گوشه که سخن راست استماع نماید و خود هم جاده نومید زمانه سازی که کار روا
 مردمان و انبای زمان برانست بر حقیقت همان گرانی می کند و بیشتر داری که نشود نمای باران
 از راست از صافی دلان نمی آید حیف هر حیف که دینداری و دنیا داری هر دو متعلق به محاطا
 و شمس است پس حق بین و حق گو که کجا غرض احوال و دلمای باریک بینان همیشه خواب است و
 نکشت چرین این کا و طبعان مدام شاد و آب محققان و را نکشت حقیقت ناچار اند که بی قصد
 برایشان حقائق الامور آشکار می شود چنانچه بینایان در دیدن هر چیز پیش آید مجبور می باشد
 و خواهی نخواهی می بینند و مقلدان در احتجاب صورت بی اختیار اند که بی تکلف پرده کوری
 بر روی اینها علی فتنه چنانچه نابینایان در ندیدن آنچه پیش آید معذوری شوند و با وسایل قیاس
 می نشینند هل یستقیی الا کعنی و البصیر اختیار می که ما داریم رنگ بی اختیاری است
 کار و باری که باراده خود بعمل می آوریم هر بناچار نیست نشاء مهر و کین با هر یک شود بخودی خویش است
 که جز و همی میشنیم و سبدر سبکی و نگین در مزاج بشر طبع تو هم اندیش است که غیر از تصور فهم نه
 یا الله العجب از ولی لاطائل که من دارم نه او عقل معاش و معاشرت و نه فعلی که مفید ظاهر
 باطن گردد و عمل می آید خدایم اینجا چنانچه محض بصفت ربوبیت خویش با این بسیج وری پرورش
 می کند غالب که اینجا هم صرف بر محبت معامله خود میکنند و از گناه بی نهایت من عفو کند نظم

یارب جانی که جمله هست زاید به یارب جدی که کار طاعت آید به یارب عملی که با تو نزدیک
 کند به یارب علمی که جز تو ام ننماید به چون زاهد ریاضیه مطاعت و عبادت برای نمود
 خلق می نماید عند التوجه آن بالعکس بطوری آید پس نمازش نماز سکوس باشد و حاصل دعا
 و دوست افشوس سه گرسن مسا و خواهی و حسن معاش به بر مرضی حق بجان و دل راضی
 باش به سودی نکند تصنع و ساختگی به می ساخته باش و هیچ خود را منراش به هر چند از روزگاری
 پیدا شده ایم از بهان روز بنیام اجل و بدم بهامیر سد لیکن احوال که بدایت موسم بهیست
 و عرفانی و حیات بهستقرار قدم در مرحله عشره فاضل نهاده خود صورت بهرم و بهاری شود
 امیدواری از حضرت باری آنست که دوام شاهد خود عنایت فرمایند تا حاصل بهیست
 آید و بعد مردن نجات و مغفرت و غفور و نماید و این نفس شکسته و ذلالت یافته به جهان شیده
 و دل اندوه آرسیده در کونین بیاساید و ز حیوان مشتغل بهیست فاضل از انسان فاضل است
 که او را حساب و کتابی و سوال و جوابی در پیش نیست و این را چه اینجا چه آنجا بهیست و خطا و سهوا
 و عتاب و خطابی و روی کار است که بر او است از عذر آن جو به فضل حق بیست و تا بی ممکن نیست
 کلان سالی هم یک مرتبه صاحب کمالی است که درین هنگام بالفور و استواری حیوانیه تا توان
 می گردند و بر قدر استعداد لطائف انسانیه توانی شوند و از حیوانیه است که تعظیم و توقیر پیران بهر
 جوانان لازم فاده عقد های که به پیران جل گشته هنوز از جوانان در حجاب اندر چه فمیدان
 چیزی بتقلید و قیاس چیزی دیگرست و پیشیم دیدن دیگر و چنانکه از فمیدان تا بدین تفاوتی است
 بهینان از دیدن تا رسیدن فرقی باشد حق تعالی تا تمامه با تأثیر گرداند و الهان و صدق یقین
 تالب گوهر ساندان فرزندان که از طرف خالق کل و مادی بسل به عنایت شده اند
 امیدوارم که درست سعادت بهجت و طیب طینت دامن ایشان فرو گیرد و حافظ حقیه ایشان
 در دین و دنیا در حیات و بعد مات من اجل فرو نگذار و تو اعسن در باره اینها بهیست و شکستی
 مرحمت و دلسوزی بر خلق خدا و کل بر بقا و رضا بقضا بجل اجابت رسد و العصر ان الا انسان

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى الْاَنْبِيَاءِ وَتَقَبَّلْ اَصْوَابَهُمْ وَتَقَبَّلْ اَصْوَافَهُمْ وَتَقَبَّلْ اَصْوَافَهُمْ
 يَا اَكْبَرُ وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ارْحَمُوا مَنْ فِي الْأَرْضِ
 يَدْحَكُمْ فِي السَّمَاءِ وَاین حدیث مسلسل با ولایت مبارک است فرزندان کارگزاران
 که در دنیا سایش ایشان بقدر حاجت بلکه زائد بر آن بحضرت فضل و کرم منعم حقیقی که مجد نعمت او
 کفران محبت است بوده است و از باب علم و یقین و مواد هدایت و تمکین بکتاب و سنت
 رسول امین صلی الله علیه و آله و سلم کتابخانه بس نفیس که مثل آن بصرف عمر و در کثیره میتوان یافت
 در خانه میرجو دست سیف باشد که جز علم نافع و عمل صالح با خلوص نیت و مجاہدت از محاصی و
 بدعت خبیله ایضا خطایگزین و تقلید او را ریل و بنار یا هجرت اشترا و فساد و فحشاء و زنا و
 غیره و غیره است و از این جهت و نسب فخر است که با این عید عرب و عجم نزد یک می سازند
 پس شما هر چه حفظ آن ائمه اکابر کشتن و کوشش نمایید امر و کار چه عمر شما عمل این خطاب و کتاب
 نیست اما امر و کار این شود و با عقل و هوش موافق گردید این حرف بسیر و اگر کار بند شوید
 حیا است و سزاوارد و بی چینی پیش نیست با من و عافیت و ساسانه از آفات بسیر کنید و بولت
 علم تا کوی بران آن شوید و معارف الهی را که وایا نا اگر چهل حاصل شد و در جمیع ملکات و موقع همه آفات
 و تنجات گردید اللهم ارزوی دل پیرا آنست که ایشان را سراج علما از علوم کتاب عزیز و نیت مظهر و اعمال
 خیر و صلاح و قیام و هدایت و نجات برسانی و از کاره دنیا و اهل و برکات و سعادت و ازین و کمال
 که این سازی و دنیا که امر و کار از احوال این پیغمبر و احوال روی مومن و دانش محفوظ الطاف بی نهایت
 و رحمت بی نهایت خود ساخته همچنان باز و اخلاص بلکه اجاب خصوصاً اساتذ و مشایخ و جمیع مومنان و
 مومنین را از اقارب و اوجانب در مواقع آخرت از مخاوف عقیبی و مصائب و در جز محفوظ داشته بقصد
 غفران و مصلحت و غفور و رحمان برسانی اللهم احسن عاقبتنا فی الامور کلها و ارجو ان من خلق الله
 و عزایب الاخره منظم علی الحدیث که من کربیه قد کشفتمها فی بنو من اللطف الخفی فتجلیت
 فی الحدیث فاکشف کربیه الحشاشان = حجت = بنو من الغفران والرحمة التي منها

میر نور الحسن خان سلمه الله تعالى

فرزند کان من است خطاب میری و خانی از طرف نواب شاه جهان بیگم صاحبه و ایست
عالیه ریاسته به پال دار در میله منطقه او را پال دوازده هزار و پسیه سال بخشیده اند و
تقریب خشن تمام محل خطاب فرزند وحید ضعی الدوله نظام الملک به و با خلعت میل و اسپ
و پاکلی و چپور و اطلاع بست و چهار هزار و پسیه تجوین فرموده درین سال انشاء الله تعالی
این مراتب از قوه بفعل خواهد سال ولادتش ششده هجریست روز چهارشنبه ۱۱۰۰ رجب
صبح صادق در شرف طوی نیکی او بنیامیر حیدر علی ساکن موضع عتی سادات مضاف
فتح پور ضلع الہ آباد اتفاق افتاد و انش عشرت انصار بیگم است کابین او و چندار و پسیه بوده
جمعی از اعیان ریاست درین شادی و آبادی از به پال تا آنجا رفتند از آنجا مولوی شیخ
محمد صاحب بن حافظ عبدالعزیز صاحب صدر الصدور ساکن چمیل شهر قاضی حال به پال
با این قافله همراه بودند مولوی عبدالسلام مرحوم خطبه نکاح خواندند عقد بموجب سنت مطهر
بوقوع آمد فی الحال او را یک دختر است موسوم به نریت جهان بیگم این نام او را عطیه
رئیس معظّم است دیگر فرزند است سید ابوالحسن خان نام دارد ولادت دختر یوم شنبه نبوت
نه ساعت روز سبت نهم ربیع الاول ششده هجری بوده و ولادت فرزند ششده
ششده هجری اتفاق افتاد و حق تعالی در عمر و علم و دولت ایشان برکت نمایان ارزانی دارد

صفیه جهان بیگم سلمه الله تعالى

دختر این ذریه بمقتدا است ۲۰ ربیع الاول روز شنبه وقت نیم شب در ششده هجری متولد شد
عقد او با سید عبدالحی بن سید عبدالرزاق بن سید فتح علی ساکن کوه بار ساکن نند و ابوده کابین
بمقدار دو لک زعفریه است این عقد ۲۰ ربیع الثانی ششده هجری اتفاق افتاد از طرف
جد مادر سید بخاری الاصل است و از طرف پدر سید حسینی نسب رئیس معظّم و عزیزه مذکوره را تئیل
شش هزار و پسیه سال و شوی او را تئیل سه هزار و پسیه سال بخشیده اند و بخطاب ممتاز از دوله

میر نور الحسن خان سلمه الله تعالى
فرزند کان من است خطاب میری و خانی از طرف نواب شاه جهان بیگم صاحبه و ایست
عالیه ریاسته به پال دار در میله منطقه او را پال دوازده هزار و پسیه سال بخشیده اند و
تقریب خشن تمام محل خطاب فرزند وحید ضعی الدوله نظام الملک به و با خلعت میل و اسپ
و پاکلی و چپور و اطلاع بست و چهار هزار و پسیه تجوین فرموده درین سال انشاء الله تعالی
این مراتب از قوه بفعل خواهد سال ولادتش ششده هجریست روز چهارشنبه ۱۱۰۰ رجب
صبح صادق در شرف طوی نیکی او بنیامیر حیدر علی ساکن موضع عتی سادات مضاف
فتح پور ضلع الہ آباد اتفاق افتاد و انش عشرت انصار بیگم است کابین او و چندار و پسیه بوده
جمعی از اعیان ریاست درین شادی و آبادی از به پال تا آنجا رفتند از آنجا مولوی شیخ
محمد صاحب بن حافظ عبدالعزیز صاحب صدر الصدور ساکن چمیل شهر قاضی حال به پال
با این قافله همراه بودند مولوی عبدالسلام مرحوم خطبه نکاح خواندند عقد بموجب سنت مطهر
بوقوع آمد فی الحال او را یک دختر است موسوم به نریت جهان بیگم این نام او را عطیه
رئیس معظّم است دیگر فرزند است سید ابوالحسن خان نام دارد ولادت دختر یوم شنبه نبوت
نه ساعت روز سبت نهم ربیع الاول ششده هجری بوده و ولادت فرزند ششده
ششده هجری اتفاق افتاد و حق تعالی در عمر و علم و دولت ایشان برکت نمایان ارزانی دارد

میر عبدالحی خان نواخته در تقریر پیشین کتب محل عزیزه و شوی اورا خلعت و اوصافه اقطاع مرصفت
خواهند بخشید و اورا سه روزه است اشرف جهان بگیم ولادتش ۱۲۷۱ محرم شب چهارشنبه ۱۲ بود و دیگر سید قزلی
ووی بنواخت یک نیم ساعت روز یوم سه شنبه بگیم بیج الما اول ۱۲۷۱ هجری یوم وجود آمد
سوم سید مصطفی ووی شب جمعه نیم شب ۱۵ بیج الما اول ۱۲۷۱ هجری متولد شده نام تاریخی او غلام مصطفی
و میر غلام مست بارک الله فیهم

میر علی حسن خان سلمه الله تعالی

ولادت او در ۱۲۷۱ هجری و دادده وی نیز مخاطب بیری و خانی است و ثانیاً مخاطب
فرزند سید صفی الدوله حاکم بهادران طرقت رشیه معطله اشیا و دیگر بدست آورده در بیج
و جوده اعوان داخلعت و بتول و جز آن بهمنان برادر کلان خود دست اهل خانه او عشرت النعم
خواهر خردا لیا خان بزرگ او باشند در سال و ماه واحد و عقد در یک روز بصفت مذکوره بالا
بوقوع آمده و هم چنان در روپیہ متعین شده دختری دارد موسوم بر زینب جهان بگیم نام تاریخی او
یکه صغری و دیگر غنچه یک است تنبیه در تقاریب این همه اعراس در زیار و مصافق پیشا
مبذول شده طوی عزیزه در رشیه معطله متکفل بودند یک لک روپیہ در آن صرف شده و در
طوی هر دو عزیزه هم انچه می بایست بروی کار آورند و فرسیدن این اعزّه در بهویال با عروسان
خود بگی سپاه ریاست باماست مراتب و دیگر سامان جلوس تا جانا گیر آباد استقبال کرد و حق تقا
در اعمار و اوقات و احوال ایشان و ابنا ایشان برکت بخشد و معاذک علی الله بعضین

سید ابوالحسن خان

فرزند میر نور الحسن خان است تاریخ ولادتش زیر زحبه پدرش گذشته وی هنوز
ولید رضیع است و از خواهر خود زینت جهان بگیم خود ترا مید و ارم که این مولود
مسعود چرخ کاشانه خویش و مصلح در و دمان سنت کیش خود گرد و از عمر و علم و
دولت بهره کافه را بیدهد ان شاء الله تعالی و ناذکره فی هذا المتحصّل و الحمد لله اولاد و انخوا

نقشه تواریخ وقایع مختلفه مندرجه کتاب							
شمار	نام	سنه ولادت	وطن	سنه وفات	مدفن	سنه تقویم	
۱	ابوالقاسم محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم	دوشنبه دوم ربیع الاول یا هشتم یا دوازدهم عام الفیل در مکه	مکه معظمه زاوایا السیر شرفا	روز دوشنبه دوم یا دوازدهم ربیع الاول سده	مدینه طیبه		
۲	ابوتراب علی بن ابی طالب علیه السلام	در مکه در دن خاندان کعبه روز جمعه سیزدهم جمادی بعدی سال عام الفیل	=	بست بیکم شهر رمضان شب شنبه	بجفت اشراف		
۳	ام محمد فاطمه زهرا بنت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم رضی الله عنها	در مکه بسال سی و پنجم از واقعه فیل یا چهل و یکم	=	شب شنبه سوم رمضان بعد شش ماه از وفات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بقول اصح	مدینه طیبه	فکاح در شهر رمضان سال دوم از هجرت بعد از جمع از بدر یا در ماه یا در اوائل محرم یا در چوب و بنا در راه فیکجه بعد از فقه بدر در شوال سال اتفاقا	

نمبر	نام	سنة ولادت	وطن	سنة وفات	مدفن	تقریب
۴	ابو محمد اسد اکسین صلیه السلام	در مدینه طیبہ روز شنبہ پنجم شعبان سنة هجری ۱۰ حل شش ماه	مدینه طیبہ	شهادت دهم نهم روز جمعه سنة هجری	کربلا	
۵	ابو محمد امام زین العابدین علیه السلام	در مدینه میسکنه پنجم شعبان روز پنجم شنبه هجری ۱۳	مدینه منوره	روز شنبه وازیم محررم یا هیزدیم محررم ۹۵ سنة هجری ۹۳	بقع غر قدور قبر امام حسن علیه السلام	
۶	امام باقر علیه السلام	در مدینه طیبہ روز شنبه ۲ صفر ۵۵ هجری	"	در حمیه شهر ربیع الاول سنة ۱۱۳ ۲۳ صفر ۱۱۴ یا ۱۱۵ یا ۱۱۶	بقع غر قدور قبر اهل بیت	
۷	امام جعفر صادق علیه السلام	سنة هجری ۱۱ روز شنبه قبل طلوع شمس هشتم رمضان سنة هجری ۱۲	"	شوال ۱۱۵ هجری در مدینه	"	
۸	امام موسی کاظم	در مدینه طیبہ	"	۲۵ رجب	بقع غر قدور	

نمبر	نام	سنة ولادت	وطن	سنة وفات	مدفن	تقریب
	علیه السلام	روز شنبه قبل طلوع فجر ۲۹ یا ۳۰ هجری	==	۱۸۳۰ یا ۱۸۴۰ در بغداد	شونیزیه بیرون قبه	
۹	ابو الحسن امام علی رضا علیه السلام	در مدینه طیبه روز جمعه ۲۵ یا ۲۶ شوال یا ۸ شتم یا ۹ شتم شوال ۱۵۱۰	==	بشیر طوس روز آخرا از صفر ۲۲ یا ۲۳ فجری یا سیزدهم ذی القعدة ۱۱۵۰ هجری	طوس متصل قبر رشید	
۱۰	ابو جعفر امام محمد جواد علیه السلام	روز رشنبه پنجم رمضان یا نصفه رمضان ۹۵۰ هجری	==	روز رشنبه پنجم و پنجمه ۲۲ یا ۲۳ در بغداد	بغداد نزد جسد خود	
۱۱	ابو الحسن امام علی بادیه علیه السلام	در مدینه روز یکشنبه ۱۲ رجب یا روز غر فست چهار یا سیزده دو صد	در مدینه طیبه	دو شنبه ۲۵ جمادی الآخره یا ۲۴ یا ۲۵ یا ۲۳ رجب ۲۵۲	سمرقند	
۱۲	ابو محمد امام حسن عسکری علیه السلام	در مدینه روز پنجشنبه ۲۳ یا ۲۴	==	روز جمعه یا چهارشنبه	متصل قبر پدر	

نمبر	نام	سند ولادت	وطن	سند وفات	موتن	تقریب
		۱۲۳۱ یا ۱۲۵۰ ہجری	۸	۸	۸	۸
۱۳	محمد مدنی علیہ السلام	۲۵۵	مریہ طیبہ	۲۵۵	نزد شیعہ	بسر داب سمرن رای در ۲۵۵
۱۴	جعفر زکے بن علی نقی بن محمد تقی					
۱۵	سید السادات علی اشقر بن جعفر زکے					
۱۶	سید عبداللہ بن علی اشقر					
۱۷	سید محمد بن سید عبداللہ					بغداد و نقاب قریش
۱۸	سید احمد بن سید محمد					
۱۹	سید محمد بن سید احمد					

نمبر	نام	سنه ولادت	وطن	سنه وفات	برفن	تقریب
۲۰	سید جعفر بن سید محمد					
۲۱	سید علی موبدین سید جعفر					
۲۲	سید جمال اعظم بن سید علی موبدین				اُج	
۲۳	سید احمد کبیر بن سید جمال اعظم گلبرخ					
۲۴	سید ابو عبد اللہ جلال الدین قطب عالم بن سید احمد	شب برات سنه		دسمبر ۱۵۸۵ سنه		
۲۵	سید ناصر الدین عمود دین سید جلال الدین					
۲۶	سید حامد کبیر بن سید ناصر الدین عمود					
۲۷	سید رکن الدین ابو الفتح بن سید حامد کبیر					

نمبر	نام	سند و ارادت	وطن	سند و فائز	زین	تقریب
۲۸	سید جلال ثالث بن سید کریم الدین		قنوج	تاریخ تقریب ۱۲۰۵ تجدید تقریب ۱۲۰۹	تقنی	
۲۹	سید راجو شهیدین سید جلال ثالث				"	
۳۰	سید جلال رابع بن سید راجو				"	
۳۱	سید تاج الدین بن سید جلال رابع				"	
۳۲	سید کبیر بن سید تاج الدین				"	
۳۳	سید علی صغیر سید کبیر				"	
۳۴	سید لطف علی بن سید علی اصغر عرفت سید امجدی				"	
۳۵	سید عزیز الد بن سید لطف علی				حیدر آباد	
۳۶	سید لطف الد بن سید عزیز الد				حیدر آباد	
۳۷	سید اولاد علی بن			۱۲۱۹ تقریباً	حیدر آباد	

نمبر	نام	سند ولادت	وطن	سند وفات	دین	تقریب
	انور جنگ بابا بن سید لطف اللہ					
۳۷	سید اولاد حسن بن ثواب سید اولاد علی خان انور جنگ محرم	سنہ ۱۲۵۳ ہجری قنوج	قنوج	روزِ شنبہ ۱۲۵۳ھ	قنوج	
۳۸	صدیق حسن بن سید اولاد حسن محرم	در بریلی نور دوم جادی الاول سنہ ۱۲۴۸ ہجری	در بریلی			
	سفر بہو پال					۱۳ - رجب سنہ ۱۲۷۱ھ
	ملازمت ریاست بہو پال					غزہ رمضان سنہ ۱۲۷۱ ہجری
	تکاح اول					۲۵ شعبان سنہ ۱۲۷۶ھ
۳۹	سید نور حسن خان ابوالخیر وقت صبح صادق بست و یکم رجب ۱۲۷۵ھ	روزِ چار شنبہ				
۴۰	صفیہ بیگم	روزِ شنبہ وقت نیم شب ۲۷ محرم الاول سنہ ۱۲۷۸ھ				
۴۱	سید علی حسن خان ابوالنضر	۲۸ رجب الثانی سنہ ۱۲۷۸ھ				

شمار	نام	سنه ولادت	وطن	سنه وفات	مدفن	تقریب
	نقته رسید نوراحسن خان					۲۵ - شوال سنه ۱۲۸۲ هجری روز یکشنبه بعد عصر
	نقته رسید علی حسن خان					هشتم ذی قعدة سنه ۱۲۸۳ ه روز جمعه بعد عصر
	بسم الله سيد نوراحسن خان					۱۳ ذی حجه سنه ۱۲۸۳ ه روز جمعه
	انتقال والده لاجده غفر الله لها			روز دوشنبه بوقت یکپاش شب ۲۳ محرم سنه ۱۲۸۵ هجری شد	صالح آن در شجره و باغ دارالسلام حجتا بار در درون شجره	
	انتقال خواهر گل			۲۵ ربیع الاول سنه ۱۲۸۵ ه		
	انتقال خواهر اوسط			یکم شوال سنه ۱۲۸۵ ه چرخه		
	رواگلی حج بیدار					۲۲ شعبان سنه ۱۲۸۵ ه
	ختم قرآن نوراحسن خان					۱۵ ربیع الاول سنه ۱۲۸۵ ه
	تیر و بیرئی خود					سوم شعبان سنه ۱۲۸۶ ه
	بسم الله سيد علی حسن خان					بر محل شجره کار سنه ۱۲۸۶ هجری

نمبر	نام	سنه ولادت	وطن	سنه وفات	مدفن	تقریب
	نیابت دوم					سنه ۱۲۸۶ هجری
	نکاح ثانی					سنه ۱۲۸۸ هجری
	عقد صفیه بیگم					۳۰ بیع الاولی سنه ۱۲۹۵ روز دوشنبه بعد عصر و مولوی عبدالقیوم صاحب مرحوم خطبه خوانان
	اشرف جهان بیگم بنت صفیه بیگم	۲۲ محرم سنه ۱۲۹۶ هجری				
	نکاح سید نور الحسن خان و سید حسن					سنه ۱۲۹۸ هجری
	سید قلی ابن صفیه بیگم	شنبه ۱۷ ربیع الاول سنه ۱۲۹۹ هـ				
	زینب جهان بیگم سید نور الحسن خان	۲۹ ربیع الاول سنه ۱۲۹۹ هجری				
	سید قلی ابن صفیه بیگم	۵ ربیع الاول سنه ۱۳۰۰				
	زینب جهان بیگم بنت سید علی سخا	۱۶ ربیع الاول سنه ۱۳۰۱ هـ				
	سید ابوالحسن ابن سید نور الحسن خان	۲۳ شعبان سنه ۱۳۰۱ هـ				

خاتم طبع نخبه فکر و قافله دهن بقا و مولوی حکیم اعظم حسین دیوبندی سلمه الله تعالی

یگانه جهان آفرین را سپاسی که نعمت بر نعمت افزاید بگزیند از بیم که جانشنا جز بیادش نتوان سود
و جبینها جز بجمالش نتوان فرسود و برگزیده رحمته للعالمین را درودی که هم آمل و هم شاکر
را درگیر ندهد آید میفرستیم که دلش جز بدینش نیگردد و کاری جز بیکشش نیگشاید اما بعد
حق آگمان را مژده حقیقت آگاهی و بار یک بینان را صلاهی روشن نگاهی که نامرنامی
و حقیقه سامی موسوم بالرفع النامی من الاصل السامی که از حقیقت اصول فروغ
پاکیزه گوهران دوده سیادت پرده کشاست و نقابت ذات عترت آیات دوازده
امده فرخ تابار و اولاد امجاد ایشان را آئینه صورت نماست بارشاد افاضت بنیاد لغت
عالی حضرت والا هست فرخنده ذات پسندیده صفات عدالت منش هدایت منش روشن
وارث انبیاء جانشین اصفیاء خلافت اثاث افادت میراث نیکو سیرت روشن سیرت
آرزوی مردان هنر فروش آبروی پاکان سعادت کوش بهایون خطاب نجسته القاب
والاجاه امیر الملک جناب نواب سید محمد صدیق حسن خان بهادر زاده
المجد و القاهر که اندرین نامه موثکافانه از تحقیق الساب سخنها در میان می نهد و هر کس با
از اسلاف خویشش که برومند شاخهای گلستان نقوی و گرانها گره های عمان مرقضی
بوده اند نشان میدهد درین زمانه سعادت زبانی مسرت افزای حکمرانی مملکت آرامی
عالی هم معتدل پیرای کسری چشم بهنهای طریقه سلطنت رانی و روشن سواد و حقیقه جملات
بقیسیلیان همال نوشایه سکندر شال کشور کشای رعیت پناه دلش لوای دولت و لشکر
شوکت شعار دیانت و ثار وصول آثار نصرت کردار نقابت پیوند سیادت توأم جناب
نواب شاه جهان بیگم کرون آفت انڈیا رئیس دلاور اعظم طبقه اعلای ستاره
ورئیسه جویال اداها الله بالعز والاقبال بتعجیل علامه بزرگی اثر عالی نظر موثکافه است

مضمومات مغرب الای معلومات حائز ملکات معید ابو الحسن سید ذوالفقار احمد
 اسماء السدا لاصد و دیگر فضیلت پناه و مقائق آگاه ایزد شناس معارف اساسی صاحب
 عبد الحق کابلی ایدہ السدا الولی و کتابت شکر فی طراز ندرت پر داز محمد عبد الجبار جم
 لکنتوی سلمہ السدا القوی با و درست کاروان امانت نشان مولوی محمد بایع الزمان
 اعانه المنان رونق افزای طبع ثانی گردید و آگاه درونان حقیقت طلب را سزائی
 حصول آمال و آمانی

تاریخ ختم طبع اول رساله الفرع النامی من الاصل السامی از حافظ محمد
 شہیر شاگرد غالب بلوچی ملازم ریاست بھوپال سلمہ السدا لاصد

نگوای دل این شور و کان کسیت	نگار ریز زخمت نمدان کسیت
بزم خیمیکه مار ایدل بسته اند	بشو چنبن کم دلی حسته اند
نمک دار و آهنگ پر در دما	برائی دلی زخیم پر در دما
خنی کوک فرمائے ساز ما	زہے زخمہ تارا آواز ما
طراز عجب بسته ام ناله را	کہ از دل بہ لب برد بخالہ را
عجب معنی در نوا می نیست	کہ آوا می من دل ربائی نیست
درون دل ما کہ لگت جوش	کز ان جوش می آمد در خروش
نوا ئے یکتا ئے کیستم	خوش آہنگ آوا ئی کیستم
الہی نوا ساز من از کجاست	کز و دلبر عالمی صد نواست
فلاطون بیکل غنوں شادست	فلاطون صد غنوں تا کمست
مگر انجہ عالم از و پر صد است	ز فیروز کلاک خداوند است
بمعنی کشائندہ راہ ما	فلک رتبہ نواب جم جاہ ما

نوازش زبستان خلقتش گله
 اگر با چو من گاه دل خوش کند
 سخنور چه شوخی و شنگی کند
 مگر سخت بو پالیان یا ورت
 بزرگ ست صاحب نگین نیزیم
 جهان را کران تا کران گشام
 ندیدم چو اونا مورد گیر
 چه گویم چه جادو عیان میکند
 به میخانه فضل و دانشوری
 می گفتگویش فزاید بهوش
 اگر رخت می کشیدن دهر
 چراغ سخن تاب را فروخت ست
 اگر معطر سخن گل کند
 جهان وجد کرد از بهم وزیر او
 نویدی به بلبل بگوید ز باغ
 معانی یکیش نماید جمال
 عجب سخنردی طریقه دانشوریت
 نوشت ست در علم دین حد کتاب
 اگر از خرد نامهای اسیر
 ولی بسکه شوقش فزایش کند
 ز تفسیر قرآن چو فایز شست

گل دوستش ادبش بلبل
 نفس در خم و پیچ پریش زند
 بنام سخن بحدت گلی کند
 که سید درین مملکت سرورست
 گرامی بدنیا بدین نیزیم
 بهر گوشه و طرف بگذشته ام
 نه اقبال مندی نه دانشور
 بهر جا که معنی بیان میکند
 خم آسمانش کند ساغر
 بگردم سر حضرت می فروش
 شربش دماغ رسیدن به
 دلم را به پروا نگی سوخت ست
 بشاخ سخن یا سمن بشکف
 ز به نقه های منرا میر او
 به پروا نگان میرساند چراغ
 بود بکه شعل فز و زخیال
 کش از دوش هر خط و فتریت
 سر آسمان هدی آفتاب
 نویسد کتاب در آرد شصیر
 بدیگر نمطها گرایش کند
 چه زیبا نسب نامه نقش است

<p>چه نیروی ملک است که نگری معانی بظلمات لفظ از صفات ظلم در خشانیش مطلب است خود از کیست این معنی نکتته نیز نشاند ساقی گریهای کیست عجب طرقلی وقف تضمین است هزار آفرین مرچین خامه را درواز بزرگان اهل هنر چو از سیدی است کاوم از دست کسی را که چشم است بنیای او چه خوش مصرع سال تاریخ است</p>	<p>کدلیور در آمد به گلشن گری نسب میرساند بآب حیات که گریه روز و شب بهر شب است که هر لفظ او آمده نغمه خنجر که هر حرف میخانه به خود است شکر فی زمین مضامین است که زمین گونه نوشت این نامه نسب بر دود را به نیر لبش کسی کین نسبت دارد عالم از دست زهی بخت چشم تماشا است او سیاق نسب نامه نقش است</p> <p>۹۱ ۱۲ هـ</p>
---	---

ایضا تاریخ طبع اول از مولوی حافظ محمد نورالدین نور مرحوم و منقوره

<p>ندانم که دل در تمنای کیست گهر گر چه در قعر عیان بود بود گر چه یا قوت در خار سنگ زیر گندگی نشر اجزا شود عیاست انوار ذات از صفات مرا هم که در جلوه آسای بود آن آفتابم مقابل بسین چه غم اینکه دورم ز قرص حضور</p>	<p>درین قطره شوری ز دریای است ولی قره العین بنیان بود ز خورشید دارد رخ آب رنگ کنی قطره گر جسم دریا شود صفت هست زائنده داران است مرا این نورم از آفتاب بود بیاجسم ملوه ماو کامل بسین رسد فیض خورشید ز دید دور</p>
---	--

سخاوت ز اوصاف و آیت
 بود علم و فضلش با عالم مسلم
 گراز دقیر عقل را بدش
 فلاطون ز ندیش او حرف چو
 ز نهش بود راستی آشکار
 صدیق صحابه و صدیق نام
 بصدق و صفا خاطر آیدینش
 دلش در صفا صبیح صادق بود
 با علم و عمل مسید هد و دین
 شمال و صبا خاکروب درش
 از و آمده آب در چوئی عدل
 بود جای اهل بصیر گمش
 جهان کرده خوش این عدل شسته
 جهانی از و آمده شاد کام
 همایون بود بخت بهو پایان
 تنی بدر کامل با وج جمال
 بوقت حکم سحاب شگرت
 بوصفش چو روشن بیان نوشت
 بهر سیادت سبیل نامه اش
 نسب نامه خود که تحریر کرد
 جهانی شده زنده بعد از حیات

شجاعت ز افواج اورا ست
 چه حاجت بتشریح لوح و قلم
 از سطلو کشد جزو خود و بغل
 مگر آنکه بر هم زندار غنوم
 ز احکام او کار عدل استوار
 بخلق حسن بیشتر در انام
 بعلم و هنر سینه گنجینه اش
 رخ او ز خورشید فائق بود
 از و استوارست بنیاد دین
 بود انس و جن هر دو فرمان برش
 از و فرهی دیده پهلوی عدل
 کند ناز بر سر مه خاک برش
 که پهلوی گرگ ست این میش
 خدا داردش بر سر نظام
 که نواب ما آمده حکمران
 زهی سند آرای جاه و جلال
 بوقت خموشی محیطی ست ثروت
 قلم در نقش شده بطور شد
 بر آیات نصرت علم خالمه اش
 بسا نقش از زنده تصویر کرد
 مگر کلک او داده آب حیات

<p>بدان گونه هر نقش زیا کشید بیک جود آمد همه در وجود پدر ناموز از پسر آمده * پس از صبح صادق زنده سر تو گوئی بصد خواهش و خواسته خود آن سلاک ادر یکدانه بسالشن چنین رانده ام خامه بد فقر نوشتند اهل تسلیم ولیکن ملک نیز از عرش غنم</p>	<p>که گوئی بهر سیکری جان دسید براید ز یک چشمه بسیار رود شجره مایه دار از ثمر آمده رود چون شگوفه بر آید ثمر یکے گوهرین سلاک بسته دزان دودمان شمع کاشانه که احسن نوشت او نشانی را نسب نامه ز بد گشته رقم بکرسی اقبال نقشی نشانده ۱۲۹۱ هـ</p>
--	---

تاریخ دیگر این سال که از منشی احمد علی صاحب تمجاض با حسن

<p>محمد و اتیج و سجده دان پس از درودی بجان احمد بنص قاطع شد دست و چپ ترا بد انم ترا بخوانم * حدیث را نم من از تو هر دم چو کافا فتد بجان فتان اگر جهانے کسے بیارد ترا چو بنیم دلم کاشاید * تفسیر طبعی عزیز وضعی ز آل احمد ز نسل حیدر</p>	<p>دگر نیز در بحر حنائے اگر بگویم ترا شنائے بال احمد مرا ولائے ترا سدا یم بهر سرائے که از تو دارم بسر هوائے کنم نه صرفه بآن خدائے کنم بموئے ز تو بهائے نه از شمائے نه از صبا ئے فرشته روی خجسته رائے ملک تحقیقت بشر نما ئے</p>
--	---

خدا پرستی خدا شناسی
 چو شب جهان را لباس بخش
 بشهر اندر چو دل بسینه
 امام سنت بعد کرامت
 بعد شہامت گہ عدالت
 ہمہ وفا و ہمہ مروت
 سپید پوشے و جامہ زیبی
 بمتمدان بسے توجہ
 بفرق دولت کی کلا ہے
 بحسن تدبیر رخنہ بندی
 ہر انچہ گوید از انچہ آرد
 ستم ظریفی و بد لہ سنجی
 کعب سخن را نگار بندے
 ز فیض باری نصیب یابی
 ز فضل و دلش بسر عامہ
 پیاسے مرد می فلک نور و
 بد ہر بہین ست نام نامے
 امیر ملکہ و والاحا ہے
 بہ آستان محراب ایت
 ریاست تو زہے سعادت
 بد ہر اندر تو دیر یاست

نہ خویش بینی نہ خود شنائی
 چو صبح در دم چو کاشائی
 بزورق اندر چو تاخذائی
 جہان اسیری و تندرائی
 بقصر کسری قدم کشائی
 ہمہ صداقت ہمہ وفا
 جہان فریب و دلربائی
 بدر دست دان ہمہ دوائی
 بدوش عفت کی روائی
 ز کار بستہ گرہ کشائی
 بسی مناسب بسنی بجائی
 لطیفہ گوئی سخن ہر رائی
 ز زلف معنی گرہ کشائی
 عقیق و صدیق و پار سائی
 ز خلق نیکو متن قبائے
 بزور بازو جہان کشائی
 یکی حکایت بہر سرائے
 چو از تو ناز و بود بجائی
 قلک بتعظیم جہہ سائے
 سیاست تو ستم زدوائے
 ز سخن اجابت زمین دوائے

<p> اگر گویم دعائے دولت چنانکہ داری درین جهانی سخن نیوسف رود که از تو تو نیز احسن مقام دانی درمی زبانی وره بدیسی سخن بجائے تو دیر پاید خدای بنواخت این جوازا که هر چه اندر دلش بیاید سخن که کردست از نیاکان یکان یکان را به حسابش خدای بستود این کس از عجب کسانند حال ایشان بنام ایشان بجان تصدق مرا که کار دگر نماندست ز نسل حیدر بجان محبت از انچه گفتم بجائے گفتم چو این صحیفه تمام خواندم بسال تاریخ فکر کردم چه نسل باقی وصل ثابت ۱۲۹۱ هـ </p>	<p> دگر چه آید ز من گدائے و ران جهان هم رسی بجائے یکی ست و اندر باجرائے بهر چه باشی سخن سرائے ترارسانند سخن بجائے تو خود تنباشی درین سرائے بلطف خوشتر باین عطائے فقادہ یابد به پیش پائے لکونوشت ست باجرائے بیان دلچسپ و دلکشائے بمصحف اندر بجای جلائے کسے نداند مگر خدائے بیای ایشان سرم قدائے درین جهانی و آن سرائے ز آل احمد بدل و لاسائے هر انچه گویم بود بجائے ذابندائے بانتهائے بگوش من ز چنین ندائے اگر بگوئی بود بجائے </p>
--	--

نام تاریخی این ساله از حافظ سید محمد سورتی مهتم فطائف ریاست بهوپال

<p>شجره السعادة لفرع انساب السيادة ۱۲۹۰ هـ</p>	
<p>تاریخ ختم تالیف این ساله از عبد العزیز اعجاز مصرع *</p>	
<p>چونست نامه صدیق حسن صاحب ۱۲۹۰ هـ</p>	
<p>تاریخ طبع ثانی این ساله از مولوی حکیم حافظ اسید اعظم حسین صاحب یومی سلمه</p>	
<p>سرد فتر اعلام بعلم داد ب آمد بر خصم شرور ریز برق غضب آمد باغی است که غلش به شیرین طلب آمد بر خلق بفتوای قضا مستحب آمد ظلم کرم احمدی حلم رب آمد دغم بیدار بقا نشسته لب آمد گرد زو به نگاه کسی نمیشد آمد چندان ز صد سوخت که خود بلب آمد قلب سخن امروز بقیمت دهر آمد خوششید یکی فارس زین سلب آمد آئینه گری شویوه اهل جلب آمد لب ریز و صد ساغر بنت الغلب آمد احیای ره و رسم کرم را سلب آمد از علم نئی جمله وراثت طلب آمد لر زنده تر از پیکر اصحاب تب آمد</p>	<p>بحم مرتبه صدیق حسن خان بهادر بر دوست گرامش زنیان دوست در موسم جودش بوس اهل ثنا مقبول خداوند که هر صبح دعا خویش بخطای بخشیش اثر قلم و سائل که بدر یوزه روح آرد بدو بنشست بدورش نگهبانی کالاه از عاقبت کار صودش چه توان گفت جنس هنر از تربیتش نرخ گران یافت در جمع جلوریز که تازد بر کایش ز و تصفیة قلب توان باید گرفت در بزم وی از سیکده را حقیقت طبعش چو بهاری که ماند گل در میان افشاند بر اندوخته اهل چشم دست در باب مهابت که غضنفر بحضورش</p>

صد قافله درهند ز ملک عرب آمد که دفتر تحقیق همه منتخب آمد روشن دل و نام آور و فرخ لقب آمد فرزندگی علم و عمل مکتب آمد آوازه نام آوری هم و آب آمد فرخته نسب نام و الا نسب آمد ۱۳۰۱ هـ	لیک زن امروز بطون حرم او پرواخت گرانمایه نسب نامہ خود بنگر همه سادات درین نامہ که هر یک از حضرت این قوم بہر قرن چنانرا آن اصل بروند کہ فرعون بکونی چون از پی سالش دانش بگرفتہ
--	--

طالع الاسعاد

لقد تبت بعد النحر السعيد

لاعتاب معالي الملك الجليل السيد السند النبيل ذي القدر والعظ
والشان الكريم محمود المناقب ومداوح المناثر السيد محمد صديق حسنة
بهادر في انبساط ملكة بونال العلية حفظه ربه البر

يا لودي بالنوني عيل اصطبارك غادة من ثغرها سكر شمس حسن بهواها	في هوى من سلبت مني فاري لا باقداح الحميا والعقار علقت شمس النجاسا
--	---

دوسرا

يلحظ كنبال اسرتني لججت ظلماء ولسداد ورعت قلبي المعنى	وبورد الخلد منها قل سبتني ما الذي اوجب حق هجرتي من لظى الحب يناسا
--	---

دوسرا

سجبت عن مقلتي طيب الرقاد	وشجبتني كل يوم بازدا
--------------------------	----------------------

<p>فيم هو لي بالخطي</p>	<p>لا يبرأ فيه (أرى)</p>
<p>فيم هو لي بالخطي</p>	<p>لا يبرأ فيه (أرى)</p>
<p>فيم هو لي بالخطي</p>	<p>لا يبرأ فيه (أرى)</p>
<p>فيم هو لي بالخطي</p>	<p>لا يبرأ فيه (أرى)</p>
<p>فيم هو لي بالخطي</p>	<p>لا يبرأ فيه (أرى)</p>
<p>فيم هو لي بالخطي</p>	<p>لا يبرأ فيه (أرى)</p>
<p>فيم هو لي بالخطي</p>	<p>لا يبرأ فيه (أرى)</p>
<p>فيم هو لي بالخطي</p>	<p>لا يبرأ فيه (أرى)</p>
<p>فيم هو لي بالخطي</p>	<p>لا يبرأ فيه (أرى)</p>
<p>فيم هو لي بالخطي</p>	<p>لا يبرأ فيه (أرى)</p>
<p>فيم هو لي بالخطي</p>	<p>لا يبرأ فيه (أرى)</p>
<p>فيم هو لي بالخطي</p>	<p>لا يبرأ فيه (أرى)</p>
<p>فيم هو لي بالخطي</p>	<p>لا يبرأ فيه (أرى)</p>
<p>فيم هو لي بالخطي</p>	<p>لا يبرأ فيه (أرى)</p>
<p>فيم هو لي بالخطي</p>	<p>لا يبرأ فيه (أرى)</p>
<p>فيم هو لي بالخطي</p>	<p>لا يبرأ فيه (أرى)</p>
<p>فيم هو لي بالخطي</p>	<p>لا يبرأ فيه (أرى)</p>
<p>فيم هو لي بالخطي</p>	<p>لا يبرأ فيه (أرى)</p>
<p>فيم هو لي بالخطي</p>	<p>لا يبرأ فيه (أرى)</p>
<p>فيم هو لي بالخطي</p>	<p>لا يبرأ فيه (أرى)</p>
<p>فيم هو لي بالخطي</p>	<p>لا يبرأ فيه (أرى)</p>

دوسرا

يا سديك العصر يا بيت القضا	جئت العديك الفضا في شهر رجب
يا محمد الانفس ايلاد و زرد	فيه واسلم بصره اعيش و عيشه
ما سدا الطير التي في	في رياض الجلساد

دوسرا

دامت الاوقات شعري بالثنا	لا انا اريك يا سدي المكنان
وخليل جاء بالشكر	الك يدعي بالبقا طول الزمان
قال في مديح هلاكم	ادعو ابراهيم في
١٢٨٠ هـ	١٢٩٢ هـ

يا سدي الك ابراهيم خليل النبي المبرور و قتي

CALL NO. {

ACC. NO. _____

AUTHOR _____

TITLE _____



MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES -

1. The book must be returned on the date stamped above
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-book and **10 Paise** per volume per day for general books kept over-due